

@maosyngarim
osyan.osyan@gmail.com
nashriyeosyan.wordpress.com
@maosyngarim
@maosyngarim

عمیانه

شماره ۸۰ پاییز ۱۴۰۲

نشریه زنان

مردم فلسطین «حیوان» نیستند! جای فاشیست ها در این جهان نیست!

ملاحظات بر مقاله «اخلاق فمینیستی»
نوشته هایده مغیثی و شهرزاد مجاب

جنون بیداری در مقابل انقلاب واقعی- سانسارا تایلور

کوتاه درباره تاریخ مبارزات زنان فلسطین

هم اندیشی برای شناسایی امکان همبستگی میان جنبش های رهایی بخش در سطح منطقه- سمیه کارگر

نامه گلرخ ایرایی از زندان اوین:
در جانب انسانیت می ایستیم

مصاحبه با مارال شمشیری نویسنده کتاب «زنی که مبارزه می کند- زنان انقلابی که که دنیا را شکل دادند»

بیانیه مشترک «ماتحمل نمی کنیم» در سالگرد خیزش ژینا

مردم فلسطین «حیوان» نیستند!

جای فاشیست‌ها در این جهان نیست!

«این‌ها حشره اند، مثل علف هرز دروشان کنید!» (خامنه‌ای، در مورد اعتراضات خیابانی)

«حیوان هستند و همینطور با آن‌ها رفتار خواهیم کرد» (یوآو گالانت، وزیر دفاع اسرائیل در مورد مردم غزه)

اسرائیل باید عملیات نسل‌کشی علیه مردم غزه را متوقف کند! ما تحمل نمی‌کنیم که ارتش نژادپرست فاشیست اسرائیل، مردم فلسطین را «حیوان» بخواند و حکم مرگ جمعی آن‌ها را صادر کند و دموکراسی‌های غربی و در راس‌شان ایالات متحده آمریکا این احکام را تایید کنند. این یک نژادپرستی معمولی نیست. بلکه نسل‌کشی است با پشتوانه یکی از قوی‌ترین ارتش‌های دنیا.

هیچ کس نباید تحمل کند! سکوت در مقابل نسل‌کشی فلسطینی‌ها، دروازه‌های جهنم را نه فقط در خاورمیانه بلکه در سراسر جهان به روی مردم باز خواهد کرد. ایدئولوژی فاشیستی صهیونیستی را به چالش بکشید! ما به ویژه از زنان و مردان اسرائیلی که مدافع این نژادپرستی آشکار نیستند، دعوت می‌کنیم تحمل نکنند! نه فقط به خاطر مردم یهود یا فلسطین، بلکه به نام بشریت و به خاطر بشریت. هولوکاست هیتلر علیه یهودیان، یکی از بزرگترین جنایت‌های تاریخ بشر بوده است. واکنش درست به آن فقط یک چیز است: هرگز نباید تکرار شود: نه برای مردم یهود و نه برای هیچ مردم دیگر. اما، ایدئولوژی صهیونیستی خلاف این را تبلیغ می‌کند. متحد شدن بخش اعظم جنبش ضد فاشیستی اسرائیل با ارتش فاشیست اسرائیل، هشدار دهنده و عبرت‌انگیز است و نشان می‌دهد که چگونه بیراهه‌های درون سیستم، در نهایت به اتحاد با خود سیستم می‌انجامد! اگر در مقابل اوضاع وحشتناک نایستیم خودمان به انسان‌های وحشتناک تبدیل خواهیم شد!

عوام‌فریبی موقوف! بلندگوهای جیره‌خوار به مردم القا می‌کنند که مساله اسرائیل - فلسطین با عملیات ۷ اکتبر حماس آغاز شد. پس، ۷۵ سال اشغال، بمباران، نسل‌کشی، تجاوز و زندانی کردن، اشغال نظامی سرزمین‌های فلسطین و ایجاد شهرک‌های امنیتی و نظامی یهودی و ... کجا رفت؟ نتیجه این جنایت ۷۵ ساله تبدیل شدن مردم فلسطین به بزرگترین جمعیت زندانی جهان در نوار غزه و تحت محاصره زمینی و هوایی و دریایی و قتل عام مداومشان است. این است آن واقعیت اساسی حاکم بر آن منطقه که همه باید خواستار پایان دادن به آن باشیم. مردم یهود به ویژه در اسرائیل، باید بدانند تشکیل دولت اسرائیل بعد از هولوکاست بدترین بلایی است که بر سرشان آمده است. البته تاثیرات این بلا فقط مختص آنان نیست و نه تنها مردم فلسطین و اسرائیل بلکه مردم جهان از اثرات وجود چنین دولتی در رنج هستند و خواهند بود.

خودفریبی نکنید! وقتی اسرائیل آپارتاید درست شد، حماس وجود خارجی نداشت. وقتی در سال ۱۹۴۸، در جریان نکهبه (به عربی فاجعه)، یک میلیون فلسطینی با ترور، تجاوز، و کشتار جمعی از سرزمین، روستاها و خانه‌هایشان بیرون رانده شدند، حتی درخت‌های زیتون و پرتقال‌شان را نابود کردند، حماس وجود نداشت. در مقایسه با ارتش و سازمان امنیت اسرائیل که تحت حمایت و در واقع، شاخه‌ای از دستگاه نظامی و امنیتی بزرگترین قدرت جهان یعنی امپریالیسم آمریکا، حماس یک باند تبه‌کار محلی است. حماس مبارزه تاریخی مردمی تحت ستم را دزدید و به آن مارک اسلام‌گرایی فاشیستی زد. اسرائیل با همکاری آمریکا و رژیم‌های دست‌نشانده آمریکا در جهان عرب (به ویژه، عربستان و اردن)، به کشتار و قلع و قمع نیروهای سکولار و چپ فلسطین اقدام کرد و حماس را در مقابل آنان تقویت کرد.

حماس مانع است و نه راه حل! حماس و جهاد اسلامی، مانند جمهوری اسلامی، نیروهای تاریک اندیش دینی، پدرسالار، زن‌ستیز، نژادپرست و فاسد هستند. آن‌ها ستم اسرائیل بر مردم فلسطین را برای خود «سرمایه» کرده‌اند تا جواز ورود به کلوب دولت‌های ارتجاعی منطقه مانند عربستان و اردن و ترکیه و جمهوری اسلامی ایران را به دست آورند. آن‌ها ماهیت اشغال استعمارگرانه فلسطین توسط اسرائیل را در خرافه دین پیچیده و تحریف کرده‌اند و سخت تلاش کرده‌اند تا مبارزه سکولار و مترقی مردم فلسطین را تبدیل به دعوی دینی و نژادی میان مسلمانان و یهودی‌ها کنند و از جوانان فلسطین یک جنبش ارتجاعی اسلام‌گرا درست کنند که به جای مبارزه در راه رهایی فلسطین از یوغ استعمار، در راه «خدا» بجنگند و کشته شوند. کاملاً، مشابه فاجعه‌ای که بر سر انقلاب ضد سلطنتی سال ۱۳۵۷ در ایران آوار شد. حماس، با همین مقصود، عملیات ارتجاعی اخیرشان را به نام مسجد الاقصی نام گذاری کرده است.

جنایات اسرائیل، زندگی نسل‌های مختلفی از مردم فلسطین را نابود کرده اما، حماس، نه تنها نماینده منافع مردم فلسطین نیست بلکه مانعی جدی در رهایی آنان است. به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی به عنوان دولت دینی و پدرخوانده نیروهای اسلامی، حماس و دیگر نیروهای دینی منطقه را در لوای «محور مقاومت» منسجم‌تر کرد. دولت اسرائیل و جریان‌های اسلام‌گرا مانند حماس و جهاداسلامی و حزب الله و جمهوری اسلامی، با وجود تفاوت‌ها و شباهت‌ها در جنایتکار بودن علیه مردم فلسطین و اسرائیل، اشتراک مهمی دارند. هر دو طرف، محصول همین سیستم سرمایه‌داری جهانی و دو نیروی منسوخ ارتجاعی هستند. به جای تبدیل شدن به دنباله‌ی یکی علیه دیگری، باید راه دیگری در مقابل مردم باز کرد - از ایران و افغانستان تا فلسطین و ترکیه.

تاریخ روابط دولت اسرائیل و فلسطین جزو آن واقعیاتی است که در روند فکرسازی و ایجاد هژمونی ایدئولوژیک توسط سیستم سرمایه‌داری جهانی به شکل ناقص یا وارونه به جهانیان عرضه می‌شود. هم تشکیل دولت اسرائیل و هم تمام جنایاتی که انجام می‌دهد با همراهی و حمایت قدرت‌های جهانی به سرکردگی آمریکا انجام شده است.

تفکر ابزارگرایانه «دشمن دشمن من دوست من است» سم مهلک است. اردوی راست و اردوی چپ جهان با چنین استدلالی با یکی از طرفین این جنگ، سمت‌گیری می‌کنند. چنین شیوه تفکر سطحی و مضر به شدت رواج داده می‌شود. باید با این شیوه تفکر در هر رنگ و لباسی که هست مقابله کرد. بخشی از مردم در ایران با همین استدلال و بر اساس ضدیتی که با جمهوری اسلامی دارند از اسرائیل دفاع می‌کنند. اسرائیل نه تنها دشمن جمهوری اسلامی بلکه دشمن مردم ایران از عرب و بلوچ تا کورد و تورک و فارس و غیره است. ارتش اسرائیل در صورت لزوم با زبان بمباران با مردم ایران و هر کشور دیگری صحبت خواهد کرد، همان طور که با مردم فلسطین می‌کند.

ما علیه این شیوه تفکر هستیم. اما پایان دادن به این شرایط، بیش از هر چیز به دیدن و درک واقعیت نیاز دارد. این بخشی از شیوه تفکر مردم در سطره ایدئولوژی سازی و خلق افکار نظام سرمایه‌داری است. از درون این معیار پراگماتیستی فقط بدتر بیرون می‌آید و بارها به تلخی در دنیا و حتی توسط نیروهایی که زمانی مترقی بودند امتحان شده و نتیجه یکی است: ادامه نابودی زندگی مردم.

بازهم فریب و خود فریبی موقوف! «دموکراسی» و «حقوق بشر» سرمایه‌داری، در چنین جنگ‌هایی ماهیت اصلی خود را نشان می‌دهد و کنار جنایتکار می‌ایستد، سیل پیام‌های همراهی و همدردی سران دولت‌ها روانه تل آویوو و رزم ناوهای آمریکایی، حاضر به یراق روانه منطقه می‌شود تا پشتوانه و تضمین ادامه جنایت اسرائیل در خدمت به منافع خود باشد. تظاهرات‌های حمایت از فلسطین سرکوب و غیرقانونی اعلام می‌شود. بلافاصله از کاخ سفید این پیام مخابره می‌شود: «حمایت دولت آمریکا از امنیت اسرائیل، محکم و تزلزل ناپذیر است». این تزلزل ناپذیری، نه تنها صدور مجوز جنایت بی حد و حصر دولت اسرائیل در کشتار مردم فلسطین است بلکه قرار است، این واقعه را تبدیل به امری جهت پیشبرد رقابت‌های امپریالیستی خود با امپریالیست‌های چین و روسیه کند.

با چشمان گشاده و دید جهانی به هر واقعه مهم سیاسی نگاه کنیم! آنچه در اسرائیل - فلسطین به صحنه آمد در واقع بیان فشرده‌ی حال و روز تمام جهان است. عملیات حماس و آغاز جنگ اسرائیل علیه مردم غزه، یک باره تبدیل به یک رخداد جهانی شد به طوری که می‌تواند حتی جرقه جنگ‌های بسیار عظیم‌تر بشود. اما، علت این امر «بی سابقه» بودن عملیات نظامی حماس نیست! علت آن تشنجی است که تمام نسوج جامعه جهانی را فراگرفته است. حتی جهانی شدن خیزش ژینا مربوط به وضعی است که در جهان حاکم است. همه می‌دانند، نظام جهانی که در گذشته با وجود جنگ‌های ویرانگر و رقابت‌ها اما دارای ثبات نسبی بود، به سرعت در حال از بین رفتن است. دنیا، طلب تغییر می‌کند و انرژی انفجاری بزرگی در دل آن انباشت شده. این تغییر می‌تواند به سمت ترسناکی که وزیر دفاع اسرائیل ترسیم کرد برود: بکشید حیوان‌های انسان نما را! یا می‌تواند در نتیجه کار و فعالیت ما به سمت دیگری برود و کاملاً ابتکار عمل از دست دولت‌های دنیا - چه قدرت‌های بزرگ و به اصطلاح «دموکراتیک» و چه رژیم‌های ارتجاعی مثل جمهوری اسلامی - در بیاورد و مسیر آینده جهان را تعیین کند.

دیدن صحنه‌های جنگ ارتجاعی، خشم مان را از این کهنه جهان ستم و استثمار، گداخته‌تر و عزم مان را برای رهایی از آن مصمم‌تر می‌کند. پرتکرار بودن جنگ‌ها و جنایت‌ها، آن را برای ما عادی نمی‌کند. ما مردم دنیا مسئولیتی در قبال این وضع داریم. سیستم سرمایه‌داری جهانی در کنار ایجاد مداوم جنگ و فقر و ستم و استثمار و نابودی محیط زیست، جهان را به محل ایجاد نقاط اصطکاک استراتژیک تبدیل کرده است.

هشیار باشیم! به سراب‌ها امید نندیم تا بتوانیم اوضاع را به سمت مثبت تغییر دهیم! از درون سیستم حاکم در دنیا، هیچ راه نجاتی برای مردم دنیا و کل بشریت، نمی‌تواند بیرون بیاید. در عین حال می‌دانیم این اوضاع انفجاری که هر بار خود را به شکل بحران یا جنکی در افغانستان و ایران و اوکراین و فلسطین و ترکیه و... نشان می‌دهد در کنار خطراتی که دارد همان فرصت نادر در دست ما است تا با استفاده از آن بتوانیم آینده متفاوتی برای مردمان مان در سراسر جهان بسازیم. در همه جای دنیا باید صف آرای‌های سیاسی جدید به وجود آوریم که به طور رادیکال بیرون از چارچوب‌های سیستم‌های حاکم در هر کشور و در کل جهان باشد و در مقابل افکار و ایدئولوژی‌هایی که قدرت‌های حاکم تولید می‌کنند. ما باید چنان فضای سیاسی متحدانه‌ای را به وجود بیاوریم که قدرت‌های حاکم نتوانند صدای حقیقت جوی ما و تلاش‌های ما را برای باز کردن راهی بنیادا متفاوت از آن چه امروز رایج است به حاشیه برانند یا خفه کنند. راه را باید برای ابتکار عمل و رهبری نیروی آگاه و انقلابی باز کنیم. ما برای سمت رهایی‌بخش این اوضاع می‌جنگیم. خطابمان به تمام کسانی است که از این اوضاع به تنگ آمده‌اید. حاضر نیستید بیش از این ناظر به رنج و فلاکت میلیارد‌ها انسان در جهان باشید. و مانند ما می‌دانید نه مردم فلسطین و نه مردم یهود و نه هیچ جای جهان، «حیوان صفت» و مستحق تنبیه و انتقام نیستند. این مبارزه مشترک ما علیه این اوضاع و بنیان آن است. فرقی نمی‌کند جنگ نیابتی امپریالیست‌های هسته‌ای در اوکراین باشد یا جنگ اسرائیل علیه مردم فلسطین، جنگ جمهوری اسلامی در سوریه، جنگ آمریکا در عراق، جنگ ترکیه در کوبانی، جنگ طالبان علیه مردم افغانستان و... مردم ما توسط سیستم سرمایه‌داری جهانی آواره و کشته می‌شوند تا سیستم ستم و استثمار به حیات خود ادامه دهد. آن را تحمل نمی‌کنیم و نباید بکنیم!

عصیان، جوانان در تبعید (باهاماد)، جنبش زنان بلوچ، قفس را بسوزان

ملاحظات بر مقاله «اخلاق فمینیستی»^۱ نوشته هایده مغیثی و شهرزاد مجاب

هیئت تحریریه عصیان

مارکس: نقد نکردن اشتباه، تقویت بی‌اخلاقی فکریست.^۲

زلزله‌ای که خیزش ژینا به پا کرد هم مشروعیت جمهوری اسلامی را به طور اساسی به چالش کشید هم این ضرورت را جلوی پای جریان‌های فکری و گروه‌های مختلف جامعه گذاشت که نسبت به آن اعلام موضع کنند. در واقع جامعه از خلال این خیزش، رساتر و متفاوت‌تر از همیشه اعلام کرد این وضعیت، نیاز به آلترناتیو رادیکال دارد. مبارزه در خیابان و مبارزه تئوری با هم پیش می‌روند و از هم جدا نیستند اما درنهایت، کیفیت و شکل مبارزه در خیابان توسط عرصه تئوری و رهبری فکری آن تعیین می‌شود. آنچه در یکسال خیزش ژینا شاهد بودیم، گوشه‌ای از واقعیت زندگی زیر نظام بی‌رحم جمهوری اسلامی بود. هر بار زنی را کشتند و کور کردند و جوانی را بالای دار فرستادند، گریستیم و بر مزارشان قول دادیم که ایستاده ایم تا پایان. می‌دانیم که نویسندگان «اخلاق فمینیستی» چند دهه بیشتر از ما غیرقابل تحمل بودن چنین جامعه زشت و کریه‌ی را حس کرده و در باره‌اش نوشته‌اند و مانند ما، در مورد سرچشمه‌های این همه ستم و رنج که گویی حد نهایی در بدتر شدنش نیست، فکر کرده‌اند و حول آن وارد بحث و جدل فکری شده‌اند. می‌دانیم کسانی که مورد نقد «اخلاق فمینیستی» هستند، تا دیروز و بر پایه یک خط سیاسی مشخص، مخالف مبارزه علیه حجاب اجباری و کلیت جمهوری اسلامی بودند، اما امروز خود را همراستا با این خیزش و خواست‌های آن نشان می‌دهند، بدون این که حتی اشاره‌ای به خط سیاسی و نظریه قبلی خود کنند.

انتقاد از آنان یک امر لازم و مهم است. مقاله «اخلاق فمینیستی» تلاشی است در این راستا اما به باور ما، همراه با اشکالات اساسی. عصیان به عنوان یک کلکتیو زنان که چارچوب تفکرات و اتحادش با دیگر گروه‌ها و جریان‌ها را در بیرون از چارچوب‌های سیستم تعریف می‌کند، وظیفه خود می‌داند که هرگونه سازشکاری با سیستم در قالب پروژه‌های فمینیستی را افشا کند و به ساختن جنبشی برای یک انقلاب واقعی که نقطه پایانی بر مردسالاری هزاران ساله بگذارد، کمک کند. هرچند که عصیان خود، برنامه و استراتژی یا به یک کلام حزب پیشبرد چنین انقلابی نیست اما در باز کردن راه‌های مبارزه (چه فکری و چه عملی) در مسیر آن برای خود نقش قائل است.

با این مقدمه می‌خواهیم در مورد یک نقصان و یک اشتباه مهم در نوشته «اخلاق فمینیستی» تاملاتی کنیم.

ما زاویه انتقاد نویسندگان از نظریه پردازان «فمینیسم اسلامی» را که در جریان خیزش ژینا مواضعی نسبتاً متفاوت از نظریه‌های گذشته‌شان گرفتند بدون آن که مواضع گذشته خود را در معرض بازبینی نقادانه قرار دهند، می‌فهمیم. اینان در گذشته «پتانسیل» اسلام در رهایی زنان را می‌ستودند و خواهان بالفعل کردن آن بودند! آن‌ها حجاب اجباری و دیگر آیین‌های اسلامی را رهایی‌بخش جا می‌زدند. نظریه «فمینیسم اسلامی» فارغ از نیات ذهنی افراد مختلف آن، نظریه‌ای بسیار ارتجاعی و در خدمت جمهوری اسلامی بود و فراموش نکنیم که جمهوری اسلامی اولین دولت دینمدار (تئوکراتیک) در تاریخ معاصر را بنا کرد که قربانیان اصلی‌اش زنان بودند. نظریه فمینیسم اسلامی، این واقعیت را وارونه جلوه می‌داد.

ما از نویسندگان «اخلاق فمینیستی» انتظار داشتیم مروری عمیق‌تر به پایه‌های فکری این جریان می‌کردند. ضرورت این امر هرگز به خاطر تسویه حساب یک «نیچ» آکادمیک با یک «نیچ» آکادمیک دیگر و استفاده از «فرصت» برای «کنسل» کردن آن‌ها نیست. این‌ها یک عده روشنفکر دانشگاهی و غیر دانشگاهی هستند که فکر تولید کرده‌اند و هرچند تولیدات فکری‌شان تحریف واقعیت است اما بخشی از فضای فکری جامعه ایران و دنیا بوده‌اند و هستند. بنابراین، مهم است بدانیم بخشی از چه فضای فکری بین‌المللی بودند و با چه نوع شیوه تفکری به این تحریفات رسیدند. چرا جمهوری اسلامی به حداکثر ممکن به این نظریه فضای تنفس و جولان داد؟ جمهوری اسلامی از این‌ها و نظریه‌شان چگونه برای استحکام و مقبول جلوه دادن اسلام به عنوان راه رهایی زنان استفاده کرد؟ این‌ها زنان دانشگاهی سکولار و حتا وابسته به شاخه‌هایی از «چپ» بودند که به قول خودشان در نقطه‌ای «فهمیدند» که اسلام دارای پتانسیل رهایی‌بخش برای زنان است. از کجا به این درک معوج رسیدند؟ به یک کلام، بستر تاریخی شکل گرفتن این نوع افکار چه بود و این‌ها چه نقشی در رابطه با تحکیم و ترویج اسلام سیاسی بازی کردند؟ این‌ها مسائلی است که ما انتظار داشتیم در مقاله «اخلاق فمینیستی» به آن‌ها پرداخته شود.

برخی از اعضای کلکتیو عصیان در دوره‌ای قبل از تشکیل عصیان، از فعالین «کمپین یک میلیون امضا» بودند. «کمپین» در واقع توسط کنشگران عملی نظریه «فمینیسم اسلامی» در اتحاد با جناح اصلاح طلب حکومت به راه افتاد. دوستان ما که قبلاً در کمپین بودند، هنگام آشنایی با زنان کمونیست انقلابی و با خواندن نقدهای شهرزاد مجاب به فمینیسم اسلامی و «نسبیت فرهنگی»، به این نتیجه رسیدند که «کمپین» نه خدمت به رهایی زنان بلکه خدمت به جمهوری اسلامی است و ترویج خرافه دینی و جهل در میان زنان و حماقت باور به اصلاح جمهوری اسلامی از درون است. و

۱ اخلاق فمینیستی: فرجام «فمینیسم اسلامی» و خیزش «زن، زندگی، آزادی» اردیبهشت ۱۴۰۲ در سایت نقد اقتصاد سیاسی

این ارزیابی را کاملاً منطبق بر تجربه عملی‌شان در کمپین یافتند. بنابراین، با صراحت در مقابل ارزیابی نوشته «اخلاق فمینیستی» که آن حرکت و حرکات مشابه را «هوشمندانه» ارزیابی کرده است، می‌ایستیم و می‌گوییم، این ارزیابی منطبق بر واقعیت نیست. (در واقع اشتباه مهم نوشته «اخلاق فمینیستی» که جلوتر به آن می‌پردازیم همین جاست).

اخلاقیات یا اتیکس^۲

ما مخالف آن نیستیم که مقاله «اخلاق فمینیستی» جنبه غیر اخلاقی رویکرد «کی بود کی بود من نبودم» فمینیست‌های اسلامی را مورد توجه و نقد قرار داده است. اما نقد یک رویکرد غلط را با اخلاقی کردن مساله نمی‌توان پیش برد. ماهیت هر جریان نظری را با رابطه‌ای که با واقعیت دارد می‌توان سنجید و در این تناسب است که اخلاقیات آن جریان را می‌توان محک زد. با اضافه کردن «فمینیستی» به «اخلاق» تاکید را بر نیاز به داشتن اخلاقیات در جنبش زنان می‌فهمیم و قبول داریم. اما این اخلاقیات چطور کدبندی می‌شود؟ بر مبنای این که حقیقت چیست و بر مبنای یک جنبش واقعی برای رهایی زنان و نه بر مبنای جنبشی ارتجاعی مانند کمپین و همگرایی. به باور ما، در این زمینه هم مقاله دچار تناقض شده است. چگونه؟ میان نظریه فمینیسم اسلامی و واقعیت یک تنش بزرگ بود. چون واقعیت را وارونه بازتاب می‌داد. نویسندگان «اخلاق فمینیستی» تلاش کرده اند، این تنش را با جدا کردن پراتیک کنش‌گران آن نظریه از خود نظریه برطرف کنند! و طوری نوشته‌اند که گویی حرکت‌هایی که زنان کنشگر در چارچوب‌های جمهوری اسلامی و فرهنگ و افکار تولید شده توسط آن و نظام جهانی سرمایه‌داری پیش می‌بردند، ربطی به نظریه فمینیسم اسلامی نداشت.

ما سعی کردیم بفهمیم چرا صفت «فمینیستی» را به «اخلاق» اضافه کرده اید. درک می‌کنیم که باید اخلاقیات (صداقت و شجاعت علمی) پذیرش اشتباهاتمان را داشته باشیم؛ همچنین درک می‌کنیم باید در مقابل هر شکل از ستم مرد/پدرسالارانه بایستیم. اما اگر اشاره این عنوان به «اشتباه» و «تصحیح یا گسست» از مواضع پیشین هواداران فمینیسم اسلامی است که دیگر «فمینیستی» بودن موضوعیتی ندارد. مواجه شدن با اشتباه و اذعان به آن و تجزیه و تحلیل از جمیع عوامل عینی و ذهنی که به ارتکاب اشتباه کمک کرده است، از الزامات روش و رویکرد علمی است و بدون آن بشر نمی‌تواند آگاهی‌اش را در مورد عرصه‌های مختلف جامعه و هستی بالا ببرد و دانش انباشت کند. پس این پروسه، پدیده‌ای فمینیستی نیست. و اخلاق مرتبط با آن هم یک امر جهان شمول مربوط به شجاعت و صداقت فکری است و نه «اخلاق فمینیستی». استفاده از واژه «اخلاق فمینیستی» قاعدتا باید دال بر یک خودویژگی‌ای باشد که ما متوجه‌اش نشدیم. و خیلی ساده، از کار فمینیست‌های اسلامی مورد نقد این نوشته، این را می‌فهمیم که شجاعت و صداقت فکری ندارند. در بهترین حالت، به مساله ستم بر زن و مسائل فکری مربوط به آن به عنوان ابزاری برای سرمایه‌اندوزی حقیر سیاسی و به اصطلاح درست کردن یک «نیچ» نگاه می‌کنند. و در بدترین حالت، ریاکار و دغلکارند.

پست مدرنیسم و فمینیسم اسلامی

فمینیسم اسلامی بخشی از یک فضای فکری «پست مدرن» بود که در دهه‌های هشتاد و نود میلادی در دانشگاه‌ها در اوج بود. تا آن جا که ما آن را بررسی کرده ایم، هسته مرکزی پست مدرنیسم را حمله به نظریه و عمل تغییر انقلابی جامعه و موعظه تلاش برای بهبود وضع زنان و دیگران «از درون» و با «گام‌های کوچک» تشکیل می‌دهد. پست مدرنیسم استدلال خود را بر «ناممکن بودن انقلاب» استوار می‌کند و هرگونه تلاش برای انقلاب را «فاجعه آفرین» می‌داند. این یک نظریه پراگماتیستی است که آنچه «هست» را تنها چیز «ممکن» می‌داند. در این چارچوب البته شاخه‌ها و «روایت‌های متنوع از «چپ» تا راست را داشته و دارد. پست مدرنیسم از شکست انقلاب‌های دهه شصت و هفتاد میلادی به ویژه شکست موج اول انقلاب‌های کمونیستی که با احیای سرمایه‌داری در چین سوسیالیستی (۱۹۷۶) پایان یافت تغذیه می‌کرد و اتفاقاً بسیاری از نظریه پردازان و حامیان سعی می‌کردند از «موضع» مارکسیستی به افق و برنامه و خط تغییر انقلابی جامعه حمله کنند.

فمینیسم اسلامی از این جریان فکری تغذیه می‌کرد و با وجود آن که توسط زنان دانشگاهی خارج از کشور فرموله شد اما در داخل، و با کمک زنان طبقه حاکمه، در میان قشری از زنان روشنفکر پایه پیدا کرد. همین روند در دانشگاه‌ها و محافل ادبی نیز جریان داشت. فضای دهه ۱۳۷۰ دهه‌ای بود که «اعتدال» و «میان‌روی» و «واقع بینی» در میان روشنفکران، اعم از دانشگاهیان و ادبا و شعرا و جامعه‌شناسان، حاکم شده بود. بسیاری از آن‌ها کسانی بودند که تا پیش از خفقان و بگیر و ببند دهه شصت به نوعی «چپ» بودند. حالا این‌ها از آرمان‌های بلند (یا به قول پست مدرن «روایت‌های کلان») خسته شده بودند و نظریه‌های فشل «گام‌های کوچک عملی» به دادشان رسیده بود. جمهوری اسلامی نیز فرصت را از دست نداد و به تقویت این روند پرداخت. همان طور که رژیم شاه به اسلام‌گرایان علیه کمونیست‌ها فضا و به شریعتی اجازه سخنرانی در حسینیه ارشاد می‌داد، یکی از رویکردهای امنیتی جمهوری اسلامی هم این بود که در دانشگاه‌ها به پست مدرنیسم فضا بدهد. (رجوع کنید به سخنان اکبر معصوم بیگی در «کانون نویسندگان ایران و مبارزه برای آزادی بی‌حد و حصر و استثنای بیان» در رادیو زمانه. با حسین نوش آذر. ۲۵ اکتبر ۲۰۲۳)^۴

اگر بخواهیم به ارزیابی از نقش سیاسی نظریه «فمینیسم اسلامی» بنشینیم، باید بگوییم که در مقابل مقاومت ادامه دار زنان علیه حجاب اجباری، در عمل جانب حکومت را گرفت و تحکیم روابط مرد/پدرسالاری کهنه‌تر و سنتی‌تر را با عبارات «ضد استعماری» توجیه کرد و موضعگیری ضد استعماری

را نیز در گفتمان «بومی‌گرایانه» (اسلام) قالب بندی کرد. این کاری نفرت انگیز است اما مسئله مهم‌تر این است که این «تبیین فمینیستی»^۵ از رابطهٔ اسلام حکومتی و زنان، از فضای فکری ضد انقلابی حاکم در دنیا تغذیه می‌کرد و عروج بنیادگرایی اسلامی یکی از نشانه‌های این ضد انقلاب فکری در جهان بود.

رویکردمان به این‌ها که نظریه‌هایشان کاملاً همراهی و خدمت به بنیادگرایی اسلامی و مشخصاً جمهوری اسلامی بود، چه باید باشد؟ بازتاب واقعیت و حقیقت‌گویی، نقطهٔ عزیمت هرگونه اخلاقیات شرافتمندانه است. تحلیل از فضای فکری ضد انقلابی حاکم در ایران و جهان و اثرات آن بسیار مهم است. گسترش حریق وار بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا، نشانه بزرگ و محصول این فضای ضد انقلابی جهانی بود. دفاع از آن نه فقط خدمت به جمهوری اسلامی و بنیادگرایی اسلامی بود بلکه، خدمت به شکل‌گیری واکنش حمایت از امپریالیست‌های غرب و امروزه از اسرائیل و کشتارش در غزه است. شیوه تفکر سطحی و سیاست پراگماتیستی و «موقعیتی» مانع از دیدن عواقب و پیامدهای چنین سیاست‌هایی است. این نوع تفکر هرگز قادر نبود ببیند که گسترش بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه از دل فعل و انفعالات سرمایه‌داری جهانی، برای مردم این منطقه یک دوگانهٔ مسموم و دور باطل «بنیادگرایی اسلامی یا امپریالیسم» تولید کرد؛ یکی شد بدیل دیگری؛ هر دو با اشاره به جنایات دیگری برای خود «مشروعیت» کسب می‌کنند. اما مهم‌تر از آن فهم این واقعیت است که سمت‌گیری با یک طرف، موجب تقویت و گسترش هر دو طرف می‌شود. بنابراین، نباید شگفت زده شد که امروز در میان بخش مهمی از جوانان، امپریالیسم غرب و اسرائیل مقبولیت یافته‌اند! و باید دانست که فمینیست‌های اسلامی و تلاش آن‌ها در «کشف پتانسیل‌های رهایی‌بخش اسلام» به شکل‌گیری این روند فکری خدمت کرده است.

نقد فمینیسم اسلامی

در مقام نقد از فمینیسم اسلامی، مسئله اصلی این نیست که هواداران سابق آن اکنون به حکم تغییر اوضاع عینی، فرصت طلبانه چرخش فکری کرده‌اند. بلکه مسئله اصلی کماکان نقد تفکر فمینیسم اسلامی و پروژه‌های عملی این تفکر، مانند «کمپین یک میلیون امضا» است. یعنی هم نقد نظریه‌شان و هم ترجمه آن نظریه در پروژه‌هایی که هدفشان آشتی ایجاد کردن یا پل زدن بین حکومت دینمدار فاشیستی جمهوری اسلامی و زنان بوده است. چنین نقدی از طریق فروکاهیدن مساله به «اخلاق فمینیستی» حاصل نمی‌شود و در واقع تبدیل به پوششی «اخلاقی» می‌شود برای کمک به «کمپین یک میلیون امضاء» و سازندگان آن که از نقد خود فرار کنند و به جای نقد، جایی برایشان در جنبش زن زندگی آزادی دست و پا شود. این مهم‌ترین خطای نوشتهٔ «اخلاق فمینیستی» است.

مقاله می‌نویسند: «این نوشته مداخله‌ای است در بحث‌ها و تحلیل‌های رسانه‌ای و آکادمیک در زمینه‌ی جنبش ژینا-مهسا در خارج از کشور، با هدف یادآوری تاریخ طولانی و پرمشقت مبارزه‌ی زنان پیش از خیزش مهسا ... و مرور تجربیات گذشته‌ی تلاشگران حقوق زن در دوران پس از انقلاب، با امید تکرار نشدن اشتباهات و ناکامی‌های گذشته.» اما در ادامه از مبارزات زنان چنین تحلیل می‌کند: «گسترش محدودیت‌ها و خشونت دولتی تنها به افزایش مقاومت هوشمندانه‌تر زنان انجامید. آن‌ها بیشتر به دانشگاه رفتند، به ترجمه و نوشتن مقالات و کتاب‌های فمینیستی، انتشار مجله و نوشتن رمان دست زدند. گروه‌های مختلف زنان باگرایش‌های مختلف شکل گرفتند؛ از جمله، «تغییر برای برابری»، «کانون زنان ایرانی»، «مدافعان حقوق بشر»، «مادران صلح»، «مجمع زنان اصلاح‌طلب»، «مدرسه‌ی فمینیستی»، «میدان زنانه»، «همگرایی زنان»، ... و کمپین‌هایی مانند کمپین یک میلیون امضا، برای اصلاح قوانین خانواده، مخالفت با سنگسار و اعدام، دفاع از زندانیان سیاسی-عقیدتی، و آزادی بیان، اعتراض به ممنوعیت دوچرخه‌سواری زنان، و ورود به استادیوم‌های ورزشی، حفظ محیط زیست و حقوق حیوانات سازمان داده شدند؛ و در شرایط دشوار امنیتی گام‌های مهمی برای تعامل و همکاری با یکدیگر برداشتند.»

این پاراگراف در واقع، قلب مقاله و تکیه‌گاه سنتز نویسندگان است. گسترش محدودیت‌ها و خشونت دولتی «تنها به افزایش مقاومت هوشمندانه‌تر زنان» نینجامید! بلکه یک نسل انقلابی را با سرکوب‌های دهه شصت و بستن نشریات و پاکسازی دانشگاه‌ها نابود کرد تا در جای آنان راهکارها و متفکران و کارزارهای میانه رو و سازگار با وضع موجود بنشانند. کشتار دهه شصت و بعد از آن دادن امتیازاتی به روشنفکران ادبی و هنری که نشریه منتشر کنند و به قول شاملو به عده‌ای چراغ سبز نشان دهند که مردم را پشت چراغ قرمز نگاه دارند، «ظرفیت سازش» به وجود آورده بود. جمهوری اسلامی همواره تلاش کرده که عده‌ای از روشنفکران را با خود متحد کند تا از آن طریق تفکر «جامعه باید برده ما باشد و از این بردگی خوشحال باشد» را رواج بدهند. جا زدن پروژه «کمپین یک میلیون امضا» به عنوان مسیری که مبارزات زنان طی کرد و رسید به خیزش ژینا، بسیار نادرست است. این پروژه، ميثاقی تلویحی میان جمهوری اسلامی و اپوزیسیون وفادارش بود. طیفی از نیروهای سیاسی درون حکومت و ملی مذهبی‌ها و عده‌ای از افراد دانشگاهی و روشنفکران و کنش‌گران آن جی اوپی در آن بودند. اما این طیف و هفت رنگی آن مهم نیست. مهم تفکر و افق سیاسی حاکم بر آن است. سکولارهای این جریان استدلال کردند که کار از درون نظام تنها راه ممکن برای رشد جنبش زنان است. افراد سکولار کمپین تلاش کردند تا زنان طبقه حاکمه حکومت دینمدار زن ستیز فاشیست را وارد این ائتلاف کنند. و این کار سختی نبود. چون سکولارها با حکومت دینمدار سازش کرده بودند و در مقابل این حکومت سر خم کرده بودند و نه زنان مومن و معتقد این حکومت. زمینه‌های فکری ائتلاف با حکومت را فرموله‌کننده‌های «فمینیسم اسلامی» از قبل ایجاد کرده بودند. این‌ها و فعالین سکولار کمپین کار «نظری» و «پژوهشی» کرده بودند تا خود و دیگران را قانع کنند

که این زنان حکومتی، «فمینیست» هستند اما از نوع اسلامی آن! زنان سکولار ایرانی دانشگاه‌های غرب «کشف» کرده بودند که اسلام ذاتاً ایدئولوژیِ مردمحور نیست! و نتیجه گیری کرده بودند که جمهوری اسلامی ایران اصلاح پذیر است و همراه با فعالین به اصطلاح «جنبش زنان ایران» دست به تبیین استراتژی «اصلاح» جمهوری اسلامی از طریق «جنبش مسالمت آمیز زنان» زدند.

کمپین البته «مبتکرانه و هوشمندانه» بود اما علیه رهایی زنان و به نفع حکومت. کمپین به هیچ ترتیبی ادغام دین و دولت و مقام انحصاری فقها در تصویب و تفسیر قوانین کشور را به چالش نگرفت. به عبارت دیگر، کمپین می خواست نابرابری قانونی زن و مرد را در چارچوبه حکومت دینی «تلطیف» کند. کمپین برای این به میدان آمد که تاریخ خیزش سال ۵۷ علیه حجاب اجباری را دفن کند تا نسل ما نداند که مادران واقعی شان چه کسانی بودند. برای همین کمپین هرگز حتا با ترس و لرز لغو حجاب اجباری را طلب نکرد. موضوع مرکزی شورش زنان در اسفند ۱۳۵۷ تعیین شد: شورش علیه حجاب اجباری. خواستند آن را دفن کنند. اما نگذاشتیم. همانطور که دانشجویان دانشکده هنر گفتند دریایی از خون بین ما و جمهوری اسلامی است.

حجاب اجباری

مقاله می نویسد: «مقاومت مسالمت آمیز، مبتکرانه و شجاعانه‌ی زنان در برابر انتظارات و توقعات فرهنگی حاکمیت، در شرایطی که سخن گفتن و نوشتن و دفاع از حقوق زن، خطرات بسیار در پی دارد در تمام این سال‌ها با فراز و نشیب ادامه یافت.» آیا تقلیل عملکرد یک نظام مرد/پدرسالار دینمدار که به واسطه نهاد «حجاب اجباری» و قوانین شریعت اجرایی می شود به «انتظارات و توقعات فرهنگی حاکمیت» درست است؟ ما نسبت به این نوع تلطیف کردن‌های واقعیت خشن حکومت در سرکوب زنان، حساس هستیم و از خود می پرسیم آیا بازهم پروژه سازش دیگری حول مساله زنان در راه است؟

حجاب اجباری در جمهوری اسلامی ایران نه «توقعات فرهنگی حاکمیت» بلکه اهرم ستمگری در دست یک طبقه حاکمه دینی-نظامی-اقتصادی بسیار بیرحم است. محتوای اجتماعی آن عبارت است از پایین راندن زن در سلسله مراتب اجتماعی و قرار دادنش در آنچه اسلاميون «جایگاه واقعی اش» می دانند. زنان را مطیع نگاه داشتن، کلید مطیع نگاه داشتن کل مردم است. جمهوری اسلامی برای احیای شریعت و تحمیل آن بر جامعه قدرت دولتی اش را بیرحمانه به کار گرفت و تابع کردن زنان دیرک این تلاش بود. اما ما تاریخ ۵۷ را باز یافتیم و مقاومتی را که در آن گسست ایجاد شده بود، ادامه دادیم و حجاب را تبدیل به بدترین گسل پروژه اسلامی کردن جامعه کردیم.

اگر قرار است مقاله‌ای در تحلیل ارتباط خیزش ژینا و کمپین نوشته شود، می بایست در این مورد می بود که چگونه زن، زندگی، آزادی میخ بر تابوت این جریان بود. ما به عنوان بخشی از نسلی که کمپین تاثیرات مخرب زیادی در زیست سیاسی و اجتماعی و حتی شخصی مان داشته وظیفه سیاسی و اخلاقی داریم که با هر شکل از بروز بقایای چنین تفکراتی مبارزه کنیم و نه تنها اجازه ندهیم چنین بی‌راهه‌ای دوباره بر سر راه این نسل مبارز و عصیان گر قرار گیرد، بلکه به افشای هر نوع تازه از توهم و بی‌راهه و جعل واقعیت‌های تاریخ بپردازیم. ما نمی توانیم سازش با حکومت را خدمت به هشیاری زنان و از این قبیل واژه‌ها که محتوای گنگ و مبهمی دارند، معرفی کنیم و متاسفانه این نوشته چنین خطایی دارد.

پر کردن شکاف میان روشنفکران رادیکال و مترجع

پروژه‌های فمینیسم اسلامی، فارغ از نیت کنش گرانش، ماهیتی ارتجاعی داشتند. حتا توهمات رفرمیستی نبودند. با صراحت پروژه هایی بودند که جناحی از حکومت آن را برای ماندگاری حکومت، به خدمت گرفته بود. حکومت از این‌ها برای خنثی کردن پتانسیل مبارزاتی زنان استفاده کرد و هرچند انفجار این پتانسیل را نتوانست از بین ببرد ولی آن را به تعویق انداخت. بر این واقعیت‌ها نمی توان چشم بست. جمهوری اسلامی فقط از اعدام و شکنجه برای سرکوب زنان و بقیه مردم استفاده نکرده است. هیچ حکومتی نمی تواند فقط به اعدام و زندان و شکنجه اکتفا کند. همیشه مکمل این روش‌های خشونت بار، به کار بست روش گلوله‌های شکرآلود است. کمپین یک میلیون امضا و همگرایی زنان، این وظیفه مکمل را به خوبی انجام دادند. این قشر از روشنفکران خرده بورژوا از تئوری برای فریب و خود فریبی عمومی استفاده می کند و چرخش به راست جامعه را برمبنای «خردگرایی» توجیه می کند. روشنفکران در طول تاریخ هم محرک شورش و طغیان مردم بوده‌اند و هم خفه کردن شورش و همدستی با ارتجاع. مسئله این است که در این مقاله سعی شده بین این دو نقش روشنفکر پل بزند: بین روشنفکران همدست حاکمیت و روشنفکران پیشرو.

این پل زدن آن هم درست بعد از خیزش ژینا و اعلام رادیکال تمام شدن امکان سازش با جمهوری اسلامی و همفکرانش از سوی جامعه، راه رفتن بر روی لبه تیغ است. مثلاً مقاله می گوید: «نسل جدید همین زنان بودند که در سال‌های بعد، کم‌وبیش هم‌زمان با خیزش اعتراضی ۱۳۹۶ در برابر ضرب‌وشتم خیابانی ایستادند، روسری و حجاب را بر سر چوب زدند و از پی آمدهای آن نهراسیدند و موفق شدند نقاب تقدس را برای همیشه از چهره حاکمیت بردارند.» زنانی که چنین کاری کردند به هیچ وجه ادامه فکری همان زنانی نیستند که خواستار تغییر قانون اساسی بودند. این زنان از آن فکر، گسست کرده بودند و نمود اولیه این گسست در شعار «اصلاح طلب اصولگرا دیگه تمومه ماجرا» تبارز یافت. اصرار بر وصل کردن تلاش‌های زنان طیف اصلاح طلب و اصولگرا به مبارزات رادیکال زنان، خم کردن واقعیت است تا اندازه تئوری شود و به هدف «پل زدن» خدمت کند. این روش ابزارگرایی و غیرعلمی است.

مقاله می نویسد: «اگر برای کنشگران حقوق زن در داخل کشور در خواست برابری قانونی، در جو امنیتی و خفقان شدید، مبارزه‌ای بود آگاهی‌دهنده

که تضاد میان آموزش‌های اصول‌گرایان و مقتضیات زندگی و نهادها و ارزش‌های امروزی را بدون استفاده از شعارهای غیرعملی آشکار می‌کرد، و به‌طور غیر مستقیم مبارزه‌ای برای شریعت‌زدایی از نظام سیاسی و قانونی کشور بود، برداشت جمعی از خواهران فمینیست آن‌ها در خارج از کشور گشوده شدن دروازه‌های جدیدی برای فعالیت‌ها و امکان بهبود شرایط زنان بود. «مبلغان فرمیسم همیشه در برابر انقلابی‌ها استدلال کرده‌اند که شعارهای آنان غیرعملی هستند! گرچه به تکرار ثابت شده که آنچه غیرعملی است، تلاش بی‌حاصل برای اصلاح سیستمی است که اصلاح‌ناپذیر است! و در چنین سیستمی ممکن‌ترین و ضروری‌ترین راه، انقلابیست که چون در دید سطحی «عملی» به نظر نمی‌آید، دور باطل مبارزه در چارچوب سیستم و ناامیدی ادامه می‌یابد.

نه تنها نباید تلاش کرد تا شکاف بین روشنفکران مرتجع و رادیکال را پر کرد، بلکه باید با آگاهی از وجود این شکاف، برای برجسته کردن آن تلاش کرد و این یکی از وظایف روشنفکران رادیکال است. پر کردن شکاف در این مقاله خود را به شکل امتیاز دادن و مثبت و سازنده انگاشتن کمپین در پیشبرد مبارزات زنان نشان می‌دهد.

خیزش ژینا

در ادامه مقاله می‌نویسد: «با توجه به محدود بودن فضای گفت‌وگو و فعالیت رسانه‌ای در داخل کشور، گروه‌های مختلف کنشگران مهاجر ایرانی و مخالفان از طیف‌ها و دیدگاه‌های گوناگون با رسانه‌های بی‌شمارشان وظیفه‌ی جلب توجه جهان به رویدادهای ایران و پی‌گیری رویدادها و گزارش‌های روزبه‌روز حرکت داخل را به‌عهده گرفتند. گردهمایی‌های چند ده هزار نفره، صدور اعلامیه‌های همدردی و همبستگی با جنبش، تلاش برای ایجاد و اعلام ائتلاف‌های متعدد، نوشتن منشورها، برگزاری کنفرانس‌های آکادمیک، ارتباط با دولت‌های غربی و مباحثه‌های بی‌شمار رسانه‌ای، حداقل از جهت شکستن سکوت و گرایش نظاره‌گری منفعلانه در میان مهاجران، و افزایش آگاهی جمعی و ترویج ارزش‌ها و رفتارهای دموکراتیک، تجاربی است ضروری و مثبت.»

دوباره نویسندگان در «ارزیابی مثبت» علیه واقعیت حرکت می‌کنند. درحالی که خود، مقاله را «دعوتی ... برای فاصله گرفتن از فضای هیجانی و سرشار از انرژی سیاسی سازمان‌نیافته و واکنش‌های عاطفی‌ای که جنبش «زن، زندگی، آزادی» تولید کرده» می‌دانند. اینجا نیز ارزیابی به وضوح در فرم مانده و بدون توجه به محتوای این ائتلاف‌ها و منشورها و گردهمایی‌ها به صرف اظهار وجودشان آن را مثبت می‌پندارد. **چنین رویکردی باعث می‌شود** حتی ارتباط با دولت‌های غربی به عنوان تجربیات «ضروری و مثبت» در نظر گرفته شود به همان قسم که تجربه کمپین هرچند نه در واقعیت عینی اما در ذهن نویسندگان مثبت است. سوال این است که مثبت برای که و برای چه؟ مثبت به حال پیشروی مبارزات مردم در سرنگون کردن ستمگرانشان و ساخت جامعه‌ای کاملاً متفاوت؟ خیر. مثبت به حال طبقه حاکمه که خود را به شکل دیگری سازمان دهد و نظم کهنه را دوباره بر زنان تحمیل کند؟ بله.

همانطور که فمینیسم اسلامی، مساله زنان را غیرمرتبط با دین می‌داند، این مقاله هم مساله زنان را در ایران از مناسبات و اوضاع جهانی جدا می‌بیند. بطور مشخص تر، فمینیسم اسلامی سعی داشت جمهوری اسلامی را بر اساس قوانین اسلامی خودش بر سر عقل آورده و کمتر مردسالار کند همانطور که روشنفکران دموکرات سعی دارند سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی را بر اساس قوانین دموکراتیک خودش بر سر عقل آورده و از مردسالاری درهم تنیده با کلیت سیستم بکاهند! روشن است که هیچ کدام شدنی نیست و برای تغییر اوضاع باید ورای چارچوبه‌های فکری دینی و سرمایه‌داری رفت. صحت گذاشتن مقاله بر خواست آینده «سکولار و دموکراتیک برای ایران» بدون پرداختن به محتوای طبقاتی آن، نشان می‌دهد درک درست از ساختار و کارکرد جمهوری اسلامی بعنوان یک رژیم دینمدار که شالوده‌اش بر سرمایه‌داری استوار است نیز وجود ندارد.

نتیجه‌گیری:

در جمع‌بندی باید در نظر گرفت که نکات درستی مثل نقد به نسبی‌گرایی و فمینیسم اسلامی و... در این مقاله وجود دارند. اما تمام نکات مثبت آن در سایه «پر کردن شکاف انقلابی و ارتجاعی» قرار گرفته‌اند. همانطور که نشان دادیم این مقاله به لحاظ نحوه تحلیل در فرم مانده و ارتباط واقعی با محتوا را هم در نقد جریان فمینیسم اسلامی در ایران، و هم در تحلیل خیزش ژینا از دست داده است. همین مسئله باعث شده تا در نهایت به لحاظ خط سیاسی، سازشکارانه باشد و به لحاظ نتایج و ارائه راه حل، دست و پا بسته آن را به حوزه اخلاق بسپرد. همانطور که خود مقاله می‌نویسد «نهایتاً اخلاق فمینیستی به معنی فروتنی اخلاقی و علمی و صداقت درباره‌ی تفاوت نظریات گذشته و حال است.» همین! یعنی اگر تفاوت‌ها را بپذیریم نیازی به انتقاد از خود و گذشته خود، جمع‌بندی از نتایج مخرب آن اشتباهات و گسست رادیکال از آن برای تئوری و پراتیک امروز نیست. بنابراین اخلاق فمینیستی ما را از بیراهه رفتن‌ها و امیدهای واهی در خیزش ژینا و خیزش‌های آینده نجات نخواهد داد، چیزی که جدی‌تر از همیشه به آن نیازمندیم چرا که در تلاطم‌های اوضاع جهانی، فرصت زیادی نداریم تا دنبال جریان‌های حکومتی که یک عده متوهم آن‌ها را زیباسازی می‌کنند بیفتیم یا با کورمال رفتن و آزمون و خطا هدر دهیم. ما این نقد را با همان جمله‌ای از مارکس که شروع کردیم تمام می‌کنیم:

نقد نکردن اشتباه، تقویت بی‌اخلاقی فکریست.

جنون بیداری در مقابل انقلاب واقعی

سخرانی سانسارا تیلور در دانشگاه کالیفرنیا، لس آنجلس

واقعیت عینی آنطور که تیما اوکام در آهنگ پرتیراژش می‌خواند، بخشی از فرهنگ برتری طلبانه‌ی سفیدپوستان نیست، و برخلاف ادعای بسیاری از نظریه‌پردازان فمینیست و فمینیسم سیاه، عقل و عقلانیت رویکردهای مردانه به ساختمان دانش نیستند. این انکار واقعیت عینی که ریشه در سیاست‌های هویتی دارد، بی‌اساس و بی‌منطق است. آن‌ها نه تنها شما را نسبت به آنچه واقعاً در این دنیا می‌گذرد بی‌تفاوت می‌کنند، بلکه شما را نسبت به شناخت منشا مشکلات و امکان تغییر انقلابی/اساسی نیز نابینا می‌کنند.

آن‌ها ذهن شما را از این واقعیت که دنیای اساساً بهتر و متفاوتی امکان‌پذیر است منحرف می‌کنند و هدف این نویسندگان خاص و بسیاری دیگر که می‌توان به آن‌ها اشاره کرد و روش‌های غیرعلمی که آن‌ها ترویج می‌کنند، دور کردن و منحرف کردن ذهن شما است از کشف منشأ مشکلاتی که بشریت با آن روبه‌رو است و اینکه چگونه می‌توان واقعاً آزاد شد. آن‌ها در مورد فراگیری و نمایندگی و عدالت در درون این سیستم حرف می‌زنند اما شما را نسبت به اینکه چطور می‌توانیم از طریق یک انقلاب واقعی از شر این سیستم خلاص شویم نابینا می‌کنند و نسبت به اینکه چگونه واقعاً می‌توانیم رها شویم.

رها از برتری‌طلبی سفید، رها از مردسالاری، رها از شوونیسم ویرانگر آمریکایی که این سیاره را به تباهی می‌کشاند و بشریت را هر روز بیش از پیش به سمت جنگ هسته‌ای سوق می‌دهد، و رها از سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی که این روابط خصمانه را به افراد تحمیل می‌کند. آن‌ها در مورد آسیب، تروما و سلامت روان صحبت می‌کنند، ولی هرگز در مورد جنبش برتری نژادی سفیدپوستان، فاشیسم مسیحی تئوکراتیک که فعالانه برای تحکیم نسخه‌ای حتی کابوس‌وارتر از آمریکای کنونی در تلاش است، صحبتی به میان نمی‌آورند چه رسد به اقدام علیه آن.

من امشب به این موضوعات می‌پردازم و در مورد تلاش‌های روزافزون برای از بین بردن هر کسی یا هر چیزی که از ایده‌آل‌های همیشه در حال تکامل "بیداری" (wokeness) پیروی نکند بحث خواهم کرد و خواهم گفت که این تلاش‌ها نه تنها در برابر نظام کنونی و تهدید فزاینده فاشیسم بی‌اثر است، بلکه ناخواسته به آن سوخت رسانی می‌کند. این وضعیت به ویژه در زمانی که شکافی عمیق بین نیروهای حاکم وجود دارد و جامعه در حال دوباره شدن است و ما به سمت شرایط بالقوه وخیم پیش می‌رویم، نگران‌کننده است. با این حال، در میان این هرج و مرج، امکان ظهور چیزی عمیقاً رهایی‌بخش - یک انقلاب واقعی - وجود دارد.

"سوالی که در برابر نسل شما قرار دارد، این است که آیا باید درگیر این سیستم انگلی و فاسد که تهدیدی برای کل اکوسیستم‌های سیاره و بشریت است، شوید یا برای ایجاد یک تغییر بزرگ، یک انقلاب مبارزه کنید و بجنگید تا این سیستم فاسد را از بین ببرید و جامعه جدیدی ایجاد کنید که در آن آزادی برای همه وجود داشته باشد. این یک انتخاب ناگزیر است، زیرا تغییرات اساسی قریب الوقوع است و هر فرد باید تصمیم بگیرد که در این مسیر تاریخی مهم، کجا قرار بگیرد. بنابراین امروز قصد دارم به چهار سوال زیر پرداخته و تفاوت اساسی بین سیاست‌های هویتی بیداری (woke identity politics) از یک طرف و علم و انقلاب واقعی از طرف دیگر را بررسی کنم.

امشب، چندین سوال مهم مطرح می‌شود:

- ۱- آیا گروه‌ها و افراد مختلف هر کدام حقیقت خودشان را دارند یا اینکه یک حقیقت هدفمند واحد وجود دارد که همه ما می‌توانیم آن را از طریق علوم درک کنیم؟
- ۲- آیا موضوع اصلی در جامعه و جهان، به حاشیه رانده‌شدگان هستند یا تبعیض و ستم و چرا این تمایز مهم است؟
- ۳- آیا فرهنگ حذف یا کنسل کردن وسیله‌ای برای توانمندسازی به حاشیه رانندگان است یا بازتابی تحریف شده از ارزش‌های درون این سیستم بی‌رحم است که دیدگاه‌های محدود کسانی را که قادر به تصویری فراتر از آن نیستند برجسته می‌کند؟
- ۴- آیا هدف محافظت از خود و ماندن در دایره‌ی امن خود در این سیستم معیوب است؟ یا برای همه ما ضروری است که پا را فراتر از مناطق امن خود بگذاریم و موضعی جسورانه برای انقلاب اتخاذ کنیم و برای ایجاد جهانی امن‌تر برای همه‌ی مردم تحت ستم در همه جا تلاش کنیم؟

پس از پرداختن به چهار سوال مذکور، من قصد دارم از طریق یک مثال واقعی اهمیت و تفاوت بین این مفاهیم را نشان دهم. موردی که بررسی می‌کنم به حوادث سال گذشته مربوط به لغو حق سقط جنین زنان خواهد بود. هدف این است که نشان دهم که میان سیاست‌های هویتی "بیداری" و انقلاب واقعی، دو تفسیر متمایز و متعارض از چالش‌هایی که بشریت در معرض آن قرار دارد وجود دارد. هر کدام از این دو دیدگاه شامل رویکردها، اخلاقیات و تفاسیر متمایزی به جهان هستند و هدف من این است که تفاوت دو مسیر را برجسته کنم. مسیر اول نیازمند کار سخت، اندیشه شجاعانه،

تلاش و فداکاری فردی است، اما پتانسیلی برای رهایی و آزادی بشر دارد. در مقابل، مسیر دوم به عنوان یک مسیر سرزنشگر، بزدلانه و تنبل است که تنها بشریت را با سرعت بیشتری در مسیر کنونی اش به سمت رنج‌ها و وحشت‌هایی بی‌پایان سوق می‌دهد. در این جلسه می‌خواهم شما را به چالش بکشم تا از منطقه امن خود خارج شوید. ما با هم بحث خواهیم کرد تا در واقع انقلاب واقعی را همانطور که توسط باب آواکیان دوباره تصویر شده است واکاوی کنیم و آن را در قالب تجربه‌های واقعی به دقت آزمایش می‌کنیم.

در این بین، شما تشویق خواهید شد که سکوت خود را بشکنید و از منطقه امن خود خارج شوید و تمام تلاش خود را صرف درک و دفاع از دنیایی متفاوت کنید. امشب، من به سنتز نوین کمونیسم که توسط متفکر انقلابی باب آواکیان توسعه داده شده، از جمله تحلیل بی‌بدیل او از فرهنگ بیداری، که او گهگاه از آن با عنوان حماقت بیداری نام می‌برد، ارجاع خواهیم داد.

با این مقدمه، بیایید به سؤال اول بپردازیم:

یک: آیا هر یک از ما حقیقت خود را داریم یا یک واقعیت عینی یکپارچه وجود دارد که هر کسی با استفاده از ابزارهای علمی می‌تواند آن را کشف کند؟ سیاست هویتی بیداری استدلال می‌کنند که چون گروه‌های هویتی و افراد مختلف تجربیات متفاوتی دارند، هرکس نسخه‌ای از حقیقت خود را دارد. این تصور اغلب منجر به عباراتی مانند "حقیقت شما"، "حقیقت من"، "حقیقت آن مرد" یا "حقیقت آن زن" می‌شود. علاوه بر این، سیاست هویتی بیداری ادعا می‌کند که تنها کسانی که به طور مستقیم در حاشیه بودن را تجربه می‌کنند می‌توانند واقعاً آن را درک کنند و بدانند چه اقداماتی باید در این باره انجام شود. این نحله فکری بر این باور است که همه، به ویژه مردان سفید پوست مسن، باید امتیازات خود را بپذیرند، در خط خود باقی بمانند، و از گروه‌های به حاشیه رانده شده پیروی کنند. اما ما بر این باوریم که این دیدگاه ناقص است. برخلاف ادعاهای اغراق آمیز که در ابتدا مطرح شد، واقعیتی عینی وجود دارد که همه ما جزوی از آن هستیم. این سیاره به طور غیرقابل انکاری به دلیل تغییرات آب و هوایی ناشی از فعالیت‌های بشر در حال گرم شدن است. این موضوع مربوط به حقایق شخصی نیست. این یک واقعیت عینی است. این را می‌توان با شواهد اثبات کرد و حتی اگر افراد با هر هویتی از تصدیق آن امتناع بورزند، همچنان درست باقی می‌ماند، دقیقاً مانند اینکه زمین با وجود این باور غالب که مسطح بوده است، گرد است.

مسئله مهم است که اذعان کنیم افراد مختلف واقعاً تجربیات متمایزی دارند، و این تجربیات دارای اهمیت هستند. با این حال، این تفاوت در تجربیات به معنای وجود واقعیت‌های جداگانه نیست. تجربه یک زن سیاه پوست ساکن در پروژه‌های مسکن هارلم را در نظر بگیرید. او هر بار که پسر ۱۳ ساله‌اش از ۱۶ طبقه پایین می‌آید تا برای خوردن میان وعده یا نوشابه از خیابان به فروشگاه برود با دوربین از پنجره، او را چک می‌کند، از ترس اینکه مبادا این روز روزی باشد که او ممکن است با خشونت پلیس مواجه شود یا حتی جان خود را از دست بدهد. این یک گزارش معتبر است، و واقعیت‌های خشن جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کنیم روشن می‌کند - درسی برای همه ما. با این وجود، این تازه آغاز راه است. تجربیات به تنهایی نمی‌توانند درک جامعی از چرایی وقوع چنین حوادثی ارائه دهند و گاهی ممکن است به نتایج نادرستی منجر شوند. به عنوان مثال، بسیاری از ساکنان جوان سیاه‌پوست و لاتین تبار در همان پروژه مسکن هارلم ممکن است بر اساس تجربیات واقعی و مستقیم خود معتقد باشند که مخالفان آن‌ها جوانان دیگری هستند که شبیه آن‌ها هستند ولی فقط چند خیابان دورتر زندگی می‌کنند. برای تشخیص حقیقت واقعی، به علم روی می‌آوریم. این امر مستلزم کاوش در لایه‌های زیرین و بررسی زمینه وسیع تری است که این تجربیات خاص را در بر می‌گیرد. آیا یک تجربه خاص الگوی گسترده تری را منعکس می‌کند، یا یک امر پرت و مجرد است؟ اگر بخشی از یک الگو است، علل زیربنایی آن الگو چیست؟

تجربه به تنهایی نمی‌تواند برای آن زن سیاه روشن کند که چرا نسل‌های خاصی، از جمله نسل پدر بزرگ او، می‌توانستند به راحتی شغلی پیدا کنند هرچند که آن شغل به معنای استثمار و حشایانه در پوزیشن‌های طاقت فرسا و خطرناک در صنایعی مانند بسته‌بندی گوشت، کارخانه‌های فولاد، و کارخانه‌های خودروسازی بود، در حالی که پسر او، همسالانش و سایرین در گروه سنی خود همه برای یافتن شغل در تقلا هستند. این از طریق تجربه شخصی نیست که جوانان می‌توانند تشخیص دهند که دشمنان واقعی آن‌ها چه کسانی هستند. برای این درک، یک رویکرد علمی ضروری است - رویکردی که عوامل مؤثر در این وضعیت، به ویژه نظام سرمایه‌داری را بررسی کند. این سیستم پایه و اساس ظلم مداوم به سیاهان است. در نظر گرفتن این نکته ضروری است که در چهار تا پنج دهه گذشته، این سیستم دستخوش تحولات قابل توجهی شده است. امروز برای استثمارگران سرمایه‌دار سودآورتر است که از نیروی کار افراد در آن سوی مرزها، از جمله در مکزیک، برزیل و چین استفاده کنند، در حالی که تعداد قابل توجهی از کارگران سیاه پوست را از کار بیکار کرده و آن‌ها را در وضعیت فقر و تنگدستی قرار داده اند.

برای درک تفاوت بین شرایطی که پدر بزرگ این زن و پسرش با آن مواجه هستند، حتی در بحبوحه ظلم و ستم مستمر، باید به کارکرد این سیستم پرداخت و ساز و کار آنرا درک کرد. تجزیه و تحلیل علمی نشان می‌دهد که این سیستم نه تنها مسئول ایجاد و ترویج درگیری در بین جوانان این محله‌ها حتی در حد برخورد خشونت‌آمیز که گاهی منجر به مرگشان می‌شود است بلکه، این جوانان را مجرم می‌داند و نیروهای مجری قانون را

۲ باب آواکیان رهبر حزب کمونیست انقلابی آمریکا و معمار کمونیسم نوین است. آواکیان در دهه ۱۹۶۰ به یک انقلابی تبدیل شد. او در انقلابی‌ترین روزهای حزب پلنگان سیاه با چهره‌های برجسته این حزب همکاری نزدیک داشت، به طور فعال علیه جنگ ویتنام اعتراض کرد و در بسیاری از مبارزات دیگر شرکت کرد. از طریق این تجربیات و با درگیر شدن در بحث‌های فشرده با دیگران درباره مشکلات اساسی بشریت و راه‌حل‌های آن‌ها، دیدگاه انقلابی او شکل گرفت. او یک کمونیست انقلابی شد، اما برخلاف بسیاری از هم‌نسل‌هایش در دهه ۱۹۶۰ هرگز با نظم مسلط صلح نکرد، در واقع، شفقت او نسبت به مردم و خشم او از رفتار بی‌رحمانه نظام با بشریت بیشتر شده است. او همچنین درک بشریت را تقویت کرده است که همه این رنج‌ها کاملاً خیر ضروری هستند و یک روش زندگی کاملاً متفاوت از طریق یک انقلاب واقعی برای مردم در این کشور و در سراسر جهان قابل دستیابی است.

برای تعقیب آن‌ها به کار می‌گیرد و آن‌ها را دسته جمعی در زندان‌ها حبس می‌کند و این در دهه‌های اخیر بسیار زیاد شده است. علم همچنين راه پایان دادن به این بی‌عدالتی‌ها را روشن می‌کند و تأکید می‌کند که پایان آن با اصلاح نظام موجود ممکن نیست بلکه با سرنگونی این نظام ممکن است. علاوه بر این، شایان ذکر است که کمتر چیزی به اندازه این باور که افراد تحت ستم نیازی به درک چیزهایی فراتر از تجربیات مستقیم خود ندارند یا نمی‌توانند بیش از آن را درک کنند، توهین آمیز و خودپسندانه است.

حدود ۱۵ سال پیش، من این افتخار را داشتم که در این دانشکده در کنار دوست و رفیقی محبوب، کلاید یانگ، که اکنون در گذشته است، صحبت کنم. کلاید فردی فوق العاده با قلبی شگفت انگیز بود. او مردی سیاه‌پوست بود که در گتوهای پر از مشکل غرب میانه بزرگ شد. قسمت عمده‌ی سال‌های ابتدایی زندگی‌اش پشت میله‌های زندان سپری شد و حتی در بزرگسالی با ناملایمات قابل توجهی روبرو شد. با این حال، او سفری متحول کننده را آغاز کرد و به یک روشنفکر انقلابی و پیرو فداکار باب آواکیان، رهبر انقلابی علمی تبدیل شد. این دگرگونی نتیجه طبیعی تجربیات او در خیابان‌ها نبود، جایی که سیستم با او به عنوان یک زباله رفتار می‌کرد و او را تشویق به ارتکاب جرم می‌کرد. او باید فعالانه و پیگیرانه دگردیسی خود را مهندسی می‌کرد. این یک نبرد سخت بود، جنگی که در آن او مجبور بود با ثنوری دست و پنجه نرم کند و به طور مداوم مطالعه کند، حتی در شرایط نامناسب زندان. علاوه بر این، او به حمایت دیگری نیاز داشت که باید در کنار او برای رهایی از محدودیت‌های ذهنی که سیستم موجود بر او و افرادی مانند او تحمیل می‌کرد، مبارزه کنند. امشب افراد دیگری در این اتاق هستند که مانند کلاید جوان از زیر چکمه این سیستم آمده‌اند و خود را متحول کرده‌اند و اولین کسانی هستند که به شما می‌گویند که به آن‌ها تمکین نکنید و مانند بچه‌ها با آن‌ها حرف نزنید! آن‌ها اولین نفر خواهند بود که به شما بگویند عمیقاً به باب آواکیان احترام می‌گذارند و از او قدردانی می‌کنند زیرا او با آن‌ها با احترام رفتار می‌کند و برای پرورش توانایی‌های تفکر انتقادی آن‌ها به سختی با آن‌ها مبارزه می‌کند و آن‌ها را توانمند می‌کند تا به پتانسیل کامل خود به عنوان رهبران علمی و استراتژیک در یک انقلاب واقعی دست یابند.

با این حال، جنون بیداری (wokeness) با همه این‌ها مخالف است. مقابل این ایده‌ها می‌ایستد و سعی می‌کند با گفتن اینکه تنها دانش واقعی از تجربیات شخصی شما سرچشمه می‌گیرد، با آن مقابله می‌کند. به شما می‌گوید ساکت باشید و فقط از هر کسی که در حال حاضر مد روزترین هویت را دارد پیروی کنید، چه سیاه‌پوست، چه Bipac (سیاه، بومی، رنگین پوست) چه ترنس یا هر هویت دیگری. اما این رویکرد باعث می‌شود افراد در سطح بمانند و تمایلی به درک دلایل عمیق پشت مسایل نداشته باشند. شما توسط این شارلاتان‌ها بدل به اهدافی آسان می‌شوید. آن‌ها هویت ستم‌دیدگان را بدل به کالایی می‌کنند که توسط آن، شما را به پیروی از خویش ترغیب کنند بدون اینکه هیچ ایده‌ای داشته باشید که به کجا هدایت تان میکنند.

آیا رنج و وحشت این جهان و نظم حاکم کافی نیست؟ آیا ما واقعاً از این چیزها بیشتر می‌خواهیم؟ در حالی که رنج‌های جهان ادامه دارد، آیا ما نیاز به افراد بیشتری داریم که از رنج دیگران سود ببرند؟ نه، چیزی که ما واقعاً به آن نیاز داریم این است که افراد از همه طبقات رویکردی علمی برای ارزیابی انتقادی دیدگاه‌های موجود در مقابل حقایق دنیای واقعی داشته باشند و سوال کنند که آیا اگر ما این مسیر را برویم به پایان دادن به ستم کمک می‌کند یا تقویت آن؟

دو: در مرحله بعد باید به این فکر کرد که آیا موضوع اصلی در جامعه و جهان ما به حاشیه رانده شدگی است یا ستم؟ چرا این تمایز اهمیت دارد؟ جماعت بیدار اغلب بر کسانی تمرکز می‌کنند که به حاشیه رانده می‌شوند اما زیاد درباره ستم صحبت نمی‌کنند. اگر باور کنیم که مشکل این است که گروه‌های هویتی خاصی در حاشیه جامعه نگه داشته می‌شوند، به نظر می‌رسد راه‌حل در مبارزه برای گنجاندن آن‌ها، یا حداقل برخی از نمایندگان آن‌ها، در متن جامعه باشد. اما بیایید از خود بپرسیم: آیا برای تائیری نیکولز، که در حالیکه مادرش را با گریه صدا می‌کرد توسط پنج پلیس به طرز وحشیانه‌ای مورد ضرب و شتم قرار گرفت و کشته شد، اینکه آن پنج پلیس سیاه بودند یا نه، تفاوتی داشت؟ آیا برای او مهم بود که رئیس پلیس یک زن سیاه باشد؟ به بچه‌های مهاجر فکر کنید، برخی از آن‌ها دوازده، سیزده و شانزده ساله بودند که از خانواده‌هایشان در مرز گرفته شدند. آن‌ها در حال حاضر از تحصیل و سواد ابتدایی محروم هستند و مجبور هستند در شرایط سخت کار کنند و برای شرکت‌های بزرگ آمریکایی مانند بن‌اند جری، جنرال موتورز، پپسی، جی کرو و دیگران کالا تولید کنند.

آیا فکر می‌کنید اگر بفهمند که یکی از مقامات بلندپایه بایدن که این جنایت را پنهان کرده، سوزان رایس، یک زن سیاه است این جنایت را قابل قبول خواهد کرد؟ و در مورد ۵۲۶ کودک غزه که به طرز غم‌انگیزی توسط نیروهای امنیتی اسرائیل در سال ۲۰۱۴ کشته شدند، چطور؟ آیا فکر می‌کنید که آن‌ها اهمیت می‌دادند که هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه آمریکا زن بود و باراک اوباما، اولین رئیس‌جمهور سیاه‌پوست آمریکا بود که از این موضوع حمایت کردند؟ گاهی اوقات، جماعت بیدار طوری رفتار می‌کنند که انگار پیشرفت چند نفر از گروه‌های تحت ستم در این سیستم، به نحوی به نفع همه افراد تحت ستم است. نه، در واقعیت اینطور نیست.

یقیناً ما باید به تبعیض در تمام سطوح اجتماعی بپردازیم. با این حال، مسئله اساسی به حاشیه رانده شدگان نیستند، بلکه خود ستم است - انقیاد اجباری کل گروه‌های مردم. با درک این موضوع، سؤال حیاتی این است که برای ریشه کن کردن این ستم چه اقداماتی لازم است؟ برای رسیدن به این هدف، ما باید سیستمی را که ظلم از آن سرچشمه می‌گیرد، یعنی نظم سرمایه‌داری مورد بررسی قرار دهیم. غلبه بر این ظلم مستلزم سرنگونی کل این نظام است. بنابراین، از شما سوال می‌کنم آیا می‌خواهید صرفاً تلاش‌های خود برای جایگزین کردن چهره‌های موجود در همان سیستم فاسدی که به سیاره ما آسیب می‌زند و آینده بشریت را به خطر می‌اندازد، متمرکز کنید؟ نه! وقت سازماندهی است. شما باید فوراً به Revcom.us بپیوندید تا بتوانیم از این لحظه بی‌نظیر برای سرنگونی واقعی این سیستم استفاده کنیم و این ستم را از بین ببریم.

سه: آیا فرهنگ طرد به عنوان ابزاری برای توانمندسازی به حاشیه رانده شدگان عمل می‌کند یا این که بازتابی نگران‌کننده از ارزش‌های نهفته در سیستم بی‌رحم امپریالیسم سرمایه‌داری و دیدگاه‌های شدیداً محدود کسانی است که در درون آن گرفتار شده‌اند؟ طرفداران فرهنگ طرد استدلال می‌کنند که این فرهنگ به عنوان وسیله‌ای برای برابر کردن فرصت‌ها عمل می‌کند و افراد عادی را قادر می‌سازد تا قدرتمندان را مسئول و پاسخگو بدانند، که در غیر این صورت ممکن است ابزاری برای انجام آن نداشته باشند.

ارنست اونز در کتابش «در دفاع از فرهنگ طرد» آن را ابزاری دموکراتیک برای رهایی جهانی به تصویر می‌کشد. با این حال، این دیدگاه به دلایل متعددی عمیقاً ناقص است. اول، بیابید به روش‌ها و اخلاقیات زیربنای فرهنگ طرد بپردازیم. این کار در واقع زیر نظر گرفتن زندگی یک فرد است، جستجو برای هر گونه تخلف، خواه مهم، پیش پا افتاده، یا بالقوه ساختگی، و سپس تقلیل دادن آن شخص فقط به آن تخلفات و متعاقباً قرار دادن آن فرد در معرض شرمساری و طرد عمومی، بدون در نظر گرفتن بخشی وسیع‌تر زندگی‌اش و یا ارزیابی ظرفیت او برای تغییر از طریق تعامل و گفتگو. در حوزه فرهنگ طرد، هر کسی هم که از فردی که طرد شده دفاع کند، خودش با خطر طرد مواجه می‌شود.

همه این‌ها نشان دهنده‌ی ساده‌سازی امور است. فرهنگ طرد پیچیدگی موقعیت‌ها را نادیده می‌گیرد. همچنین این ایده را نادیده می‌گیرد که هر فرد تا زمانی که گناهش ثابت نشود بی‌گناه است. در عوض، فقط اتهامات به عنوان دلیلی بر گناه تلقی می‌شود. این فرهنگ بیشتر به دنبال انتقام گرفتن است تا رسیدن به عدالت. امروزه افراد نه تنها به دلیل انجام یک کار اشتباه، بلکه حتی گاهی برای انجام یک کار بسیار خوب طرد می‌شوند!

به عنوان مثال، کیس هنرمندی سفیدپوست را در نظر بگیرید که یک اثر هنری قوی برای بزرگداشت مراسم خاکسپاری Emmett Till با تابوت باز^۴ خلق کرده است. اثری که در دوسالانه ویتنی ۲۰۱۷ به نمایش درآمد. با این حال، برخی افراد woke او را صرفاً به دلیل هویت نژادی‌اش مورد انتقاد قرار دادند و اظهار داشتند که این روایت از آن او نیست و او نباید در انتقال آن دخیل باشد. آن‌ها نه تنها خواستار حذف این اثر هنری شدند، بلکه خواهان نابودی کامل آن شدند. عمل تخریب اثری هنری که شما با آن مخالف هستید شباهت نگران‌کننده‌ای با اقدامات طالبان دارد. در حالی که آموزه‌های خاص آن‌ها ممکن است با آموزه‌های جماعت بیدار متفاوت باشد، رویکرد اساسی به طرز شگفت‌انگیزی مشابه است. حال، بیابید عمیق‌تر به اصول اساسی فرهنگ طرد بپردازیم.

این تصور که مردم قادر به تغییر نیستند، و بنابراین جهان نمی‌تواند تغییر کند، هم برای نظم موجود و هم برای آن دسته از پیروان بیداری که تلاش می‌کنند جای پای در آن به دست آورند، بسیار راحت است. با این حال، این ایده‌ی درستی نیست. اگر درست بود، دیترویت رد که قبلاً در زدنی‌ها شرکت می‌کرد، هرگز نمی‌توانست به مالکوم ایکس تبدیل شود. اگر این ایده درست بود، سربازان آمریکایی که در طول جنگ ویتنام شاهد اعمال وحشتناکی بودند و حتی در آن شرکت داشتند، هرگز نمی‌توانستند به ایالات متحده بازگردند و با قرار دادن خود در خطری بزرگ حقیقت تجربیات خود را برای دنیا افشا کنند. آن‌ها هرگز آن گام جسورانه‌ی رفتن به کاخ سفید و پرتاب مدال‌های خود در یکی از شجاعانه‌ترین اقدامات ضد جنگ نسل خود را بر نمی‌داشتند.

این نوع دگرگونی عمیق می‌تواند در مقیاس بزرگ‌تری نیز رخ دهد، و آن زمانی است که ما متحد می‌شویم تا برای یک انقلاب واقعی و برای تغییر خود و جهان تلاش کنیم. با همه‌ی این تفاسیر آیا واقعاً می‌خواهید این پدیده آسیب‌رسان، تحقیرکننده و ویرانگر فرهنگ طرد را تغذیه کنید؟ یا با دیدی باز و روحی سخاوتمند در برابر آن می‌ایستید و همزمان با تلاش برای تغییر خود برای تغییر جهان نیز تلاش خواهید کرد؟

چهار: در نهایت، آیا هدف محافظت از خود و ماندن در دایره‌ی امن خود در این سیستم معیوب است؟ یا برای همه ما ضروری است که پا را فراتر از مناطق امن خود بگذاریم و موضعی جسورانه برای انقلاب اتخاذ کنیم و برای ایجاد جهانی امن‌تر برای همه‌ی مردم تحت ستم در همه جا تلاش کنیم؟

در دانشگاه هاملین در سنت پل، استادی در یک کلاس تاریخ هنر به دانشجویان خود هشدار و به آن‌ها پیشنهاد داد که اگر بخواهند می‌توانند کلاس را ترک کنند، سپس یک اثر هنری با طرحی از حضرت محمد ارائه کرد. چه اتفاقی افتاد؟ او از سمت خود برکنار شد زیرا برخی از دانشجویان آن را توهین‌آمیز می‌دانستند! رافائل، که امشب برنامه ما را شروع کرد، یک پوستر از افرادی که توسط پلیس کشته شده بودند، به دانشگاه کالیفرنیا جنوبی برده بود، و دانشجویان را تشویق کرده بود تا در برابر این بی‌عدالتی و ظلم بایستند. چه اتفاقی افتاد؟ برخی از دانشجویان سعی کردند او را به زور از دانشگاه بیرون کنند و ادعا کردند که آن‌ها توسط او تحریک شده‌اند. آن‌ها به اینکه افراد واقعی توسط گلوله‌هایی واقعی جان خود را از دست داده بودند اهمیتی نمی‌دادند. در واقع داشتند می‌گفتند «حقیقت را به من نشان نده؛ برای من خیلی ناراحت‌کننده است.»

یک بار، من بخشی از گروهی بودم که پلیس ما را تهدید کرد که دستگیرمان می‌کند و به زور از یک کنفرانس به اصطلاح حقوق باروری در کالج همپشایر بیرون انداخته شدم. می‌پرسید کار اشتباه ما چه بود؟ خوب، ما در کنفرانس یک میز ثبت شده داشتیم که در آن درباره بی‌عدالتی‌های شدید

۳ فرهنگ طرد به انگلیسی: (Cancel culture) یا فرهنگ اخراج یا فرهنگ تبعید نوعی مدرن از تبعید است که در آن فرد از حلقه‌های اجتماعی یا حرفه‌ای - چه آنلاین باشد، چه در رسانه‌های اجتماعی بیرون رانده می‌شود. عبارت «فرهنگ کنسل» اغلب دلالت ضمنی منفی دارد و عموماً در بحث‌هایی با موضوع آزادی بیان و سانسور استفاده می‌شود. در این فرهنگ معمولاً در مورد فردی که مشهور یا شناخته شده‌است به خاطر اینکه یک حرف و صحبت و عمل سؤال‌برانگیز یا بحث‌برانگیز انجام داده برخورد می‌شود. افرادی که با فرهنگ کنسل مواجه می‌شود، عواقب آن می‌تواند منجر به از دست دادن اعتبار و درآمد شود که به سختی می‌توان آن را بازیابی کرد. فرهنگ کنسل را می‌تواند نوعی از خوارسازی عمومی دانست. [Wikipedia]

۴ او یک پسر چهارده ساله آفریقایی آمریکایی بود که به طرز شنیعی در ۱۹۵۵ شکنجه و کشته شد تنها به این دلیل که به توهین به یک زن سفید در مغازه خواروبار متهم شده بود. مادر او تصمیم گرفت که با تابوت باز مراسم خاکسپاریش را انجام دهد تا همه ببینند که چه بر سر او آمده و تاریخ ستم بر سیاهان در ذهن همه بماند.

علیه زنان، از جمله تجاوز به حقوق زنان برای سقط جنین و بهره‌کشی جنسی گسترده‌ای که میلیون‌ها نفر را در سراسر جهان آزار می‌دهد، بحث کردیم. در طول بحث، دانشجویی به ما نزدیک شد و از این ایده حمایت کرد که کار جنسی مساوی با توانمندسازی و عاملیت است. ما با احترام با این دیدگاه مخالفت کردیم. هیچ تعرضی وجود نداشت، هیچ توهینی وجود نداشت، فقط تفاوت در دیدگاه‌ها وجود داشت. با این حال، آن‌ها شروع به گریه کردند و برای کمک با پلیس تماس گرفتند. اما تغییر نام ستم به عاملیت و قدرت، واقعیت را تغییر نمی‌دهد. ستم باقی می‌ماند. احضار پلیس برای محافظت از شما در برابر حقیقت، حقیقت را تغییر نمی‌دهد. فقط آن را تداوم می‌بخشد. زمان آن فرا رسیده است که دانشجویان از رفتار کردن مثل بچه‌ها دست بردارند.

می‌خواهم نقل قولی از باب آواکیان را از یکی از مهم‌ترین مطالعاتش تحت عنوان «آینده‌ای وحشتناک یا واقعاً رهایی‌بخش» را با شما به اشتراک بگذارم. او نارضایتی خود را از کسانی ابراز می‌کند که خود را مردم بیدار^۵ می‌نامند و طوری رفتار می‌کنند که انگار افراد ستم‌دیده یا به اصطلاح «به حاشیه رانده شده» موجوداتی ذاتاً شکننده هستند و دائماً به پیله محافظ یا فضاهای امن نیاز دارند تا از آن‌ها محافظت کند. از چه زمانی دانشگاه‌ها و مؤسسات مشابه به فضاهایی تبدیل شدند که نگران امنیت در آن‌ها هستیم، نه تنها از لحاظ خشونت فیزیکی یا تهدیدهای صریح و حملات کلامی تحقیرآمیز، بلکه به دلیل ایده‌ها و اظهاراتی که صرفاً باعث ناراحتی می‌شوند؟ چه طور می‌خواهید دنیا را تغییر دهید اگر نگران چنین چیزهایی هستید؟ آواکیان با تکیه بر تجربیات خود در دهه ۱۹۶۰ تأکید می‌کند که در هر مبارزه واقعی علیه ستم واقعی، به‌ویژه هنگام رویارویی با کسانی که در موضع قدرتند و آن ستم را اعمال می‌کنند، افراد باید برای رویارویی با احتمال فداکاری‌های مهم، از جمله احتمال آسیب فیزیکی، آماده باشند. او می‌گوید اگر فکر می‌کنید که ایجاد یک فضای امن کوچک و ایزوله به نحوی باعث ایجاد تغییرات اساسی در جامعه می‌شود، در اشتباهید و گمراه شده‌اید و این اصل پیام اوست.

و بیاید با حقیقت روبرو شویم که فضاهای امن کوچکی که طرفداران فرهنگ بیداری^۶ در این کشور در صدد ساختن آن هستند بر وحشت بی‌نهایتی که این کشور در سراسر جهان ایجاد می‌کند، استوار است. بر رنجی که بر کودکان کنگویی که در معادن زحمت می‌کشند تحمیل می‌کنند تا کبالتی را استخراج کنند که در تلفن‌هایشان استفاده می‌شود. بر رنج زنان بنگلادشی که در کارخانه‌های پرخطر به دام افتاده‌اند و لباس‌های شما را می‌دوزند. آن‌ها به مهاجرانی متکی هستند که فرزندان خود را هزاران مایل دورتر رها می‌کنند و جان خود را در بیابان‌ها، جنگل‌ها و در برابر گشت‌های مرزی به خطر می‌اندازند تا محصولی را برداشت کنند که اینجا استفاده می‌شوند. با این حال، مروجین فرهنگ بیداری علی‌رغم تمام گفتمان‌هایشان در مورد امتیازات، به ندرت درباره امتیاز آمریکایی صحبت می‌کنند - امتیازی که از اقامت در ایالات متحده ناشی می‌شود، کشوری که جهان را استعمار می‌کند. ثروت و قدرت آن بر استعمار و ظلم در سراسر جهان استوار است، که با خشونت بی‌حد و حصر و توسط ارتش ایالات متحده حمایت می‌شود. این مدافعان تمام آنچه را که می‌توانند از این نوع امتیازات به دست آورند آرزو می‌کنند. من از شما می‌پرسم آیا این همان چیزی است که می‌خواهید یا می‌خواهید به آن پایان دهید؟

پس از بررسی این چهار سوال، می‌خواهم به چگونگی اجرای این مفاهیم در مواجهه با یک رویداد که می‌توان آن را به تنهایی به عنوان بزرگترین حمله به زندگی زنان در حداقل سه نسل گذشته توصیف کرد بپردازم: لغو حق سقط جنین. من قصد دارم اقدامات ما پیروان باب آواکیان را با مروجین سیاست هویت بیداری^۷ در پاسخ به این مسأله مقایسه کنم. با رویکرد خودمان به حقیقت شروع کنیم. ما با انجام تحلیلی از واقعیت شروع کردیم، به دنبال درک آنچه واقعاً اتفاق افتاده و دلایلش بودیم. در اینجا، بینش عمیق باب آواکیان بسیار ارزشمند بود، به ویژه تحلیل طولانی مدت او از تهدید ناشی از فاشیسم مسیحی و حمله شدید آن‌ها به حق سقط جنین، که در نهایت نبردی بر سر رهایی یا بردگی زنان است. علاوه بر این، اخیراً همانطور که قبلاً اشاره کردم، باب آواکیان زمینه وسیع تری را که در آن مبارزه بر سر سقط جنین در حال وقوع است را بررسی کرده است. او خاطرنشان می‌کند که کشور در حال تجربه یک دوره غیرعادی از دوپارگی شدید است که عمیق‌تر از هر زمان دیگری حتی قبل از جنگ داخلی است. بحرانی که در حال حاضر با آن روبرو شده است، نمی‌تواند با استفاده از هنجارها و ساختارهای معمولی که تا کنون جامعه را کنترل کرده‌اند، حل شود. در حال حاضر، این وضعیت به سمت یک فاجعه حرکت می‌کند، اما در عین حال فرصت‌های بیشتری برای یک انقلاب واقعی فراهم می‌آورد.

حامیان بیداری اما از برخورد با این واقعیت اجتناب کردند. آن‌ها تهدید به لغو حق سقط جنین را کم‌اهمیت جلوه دادند و از ما انتقاد کردند که درباره آن صحبت می‌کنیم. آن‌ها حتی به ما به دلیل توصیف آن به عنوان بردگی زنان برچسب نژادپرست زدند! اما وقتی دولت به زور بدن کسی، به ویژه بدن زنان را به خصوصی‌ترین، موثرترین و طولانی‌مدت‌ترین شکل ممکن کنترل می‌کند، چه نام دیگری می‌توان بر آن گذاشت؟

اگر واقعاً می‌خواهید با تبعیض نسبت به سقط جنین مقابله کنید، چرا مقابل این حقیقت نمی‌ایستید که زنان سیاه و رنگین پوست بیشترین آسیب را از این محدودیت‌ها می‌بینند. جماعت بیدار ما را متهم به ترس آفرینی می‌کنند به خاطر استفاده از تصاویری مانند آویز لباس سیمی و لباس‌های خونین برای نشان دادن خطرات واقعی که زنان به دلیل عدم دسترسی به سقط جنین قانونی تجربه می‌کنند، حتی اگر این خطرات واقعی باشند. در حال حاضر، زنان به دلیل ممنوعیت سقط جنین در بیمارستان‌ها پذیرش نمی‌شوند، خونریزی می‌کنند و جان خود را در این فرایند به خطر می‌اندازند.

آن‌ها ما را به ترس‌هراسی متهم کردند و به ما برچسب می‌زنند که صرفاً از اصطلاح «زنان» استفاده می‌کنیم، به جای اینکه وانمود کنیم که حمله به سقط جنین با انگیزه هدف قرار دادن برخی افراد دارای رحم بدون جنسیت بوده است. این حسن نیت نیست. من می‌خواهم به یکی از موارد

متعددی اشاره کنیم که باب آواکیان موضع ما را در مورد این حمله و حقوق ترنس‌ها روشن کرده است. او نوشته است: البته، در مورد تعداد بسیار کمی از افراد مونثی که به مرد ترنزیشن کرده‌اند یا در حال ترنزیشن هستند، اما اندام‌های تناسلی (منتسب به) زنانه را حفظ کرده و ممکن است باردار شوند، باید از حق سقط جنین و مراقبت‌های بهداشتی مناسب در کل بدون هیچ سرزنشی برخوردار باشند. هر چند که معتقدیم باید با تبعیض و به طور کلی با حملاتی که علیه ترنس‌ها صورت می‌گیرد به طور فعال و شدیداً مخالفت شود، اما حمله به حق سقط جنین از نظر هدف اساساً ترنس‌ها را هدف قرار نمی‌دهد. حمله به حق سقط جنین حرکتی است برای تشدید ستم وحشتناکی که از قبل بر زنان وجود داشته، با هدف سلب کنترل و مالکیت آن‌ها بر زندگی و بدن خوشان. تضییع این حق آن‌ها را تقلیل می‌دهد به پرورش دهندگان کودکان، در واقع در جامعه‌ای که مردان قدرت را در دست دارند زنان را اساساً مادری اجباری را به آنان تحمیل می‌کند که به نوعی به بردگی کشیدن زنان است.

در مرحله بعد، من می‌خواهم رویکرد سیاسی گروه ما، Revcom.us^۱ را با رویکرد جماعت بیدار مقایسه کنیم. این مقایسه بر اساس رویدادهای واقعی است که در سال گذشته رخ داده است. ما دریافتیم که اگر با این حمله به حق سقط جنین مبارزه نکنیم، عواقب وحشتناکی برای زنان و دختران به دنبال خواهد داشت. علاوه بر این عدم مقاومت در برابر این ستم، پتانسیل وقوع یک انقلاب را دشوارتر می‌کند. از سوی دیگر، ما فهمیدیم که اگر بتوانیم خشم فروخورده میلیون‌ها زن و دختری را که قرن‌ها ستم مردسالارانه را تحمل کرده‌اند، آزاد کنیم و اگر میلیون‌ها نفر دیگر به آرمان آن‌ها در مبارزه بپیوندند، فرصتی برای جلوگیری از سلب این حق توسط دادگاه عالی فاشیست خواهیم داشت. ما معتقد بودیم که استفاده از این فرصت و شرکت فعالانه در مبارزه می‌تواند مردم را توانمند کند و آن‌ها را به مسیر انقلابی نزدیک کند. هرچند این یک احتمال واقعی بود، ضمانتی نداشت و چالش برانگیز بود، اما ممکن بود. تلاش‌های ما با مخالفت جماعت بیدار و حزب دموکرات روبرو شد. آن‌ها مانع پیشرفت ما شدند، با این وجود ما استقامت کردیم. من با افرادی با دیدگاه‌های مختلف سیاسی تماس گرفتم و با هم جنبشی را با دستمال‌های سبز به نام "برای حق سقط جنین به پا خیزید" راه انداختیم. هدف ما این بود که همه متحدان بلقوه را متحد کنیم و در تظاهرات گسترده غیرخشونت آمیز شرکت کنیم تا از سلب این حق از نیمی از جامعه توسط دادگاه عالی جلوگیری کنیم. از طریق حقیقت‌جویی شجاعانه و برگزاری اعتراضات، میلیون‌ها نفر را در جامعه بیدار کردیم، حتی برخی از ما از جمله خودم و دیگران به زندان افتادیم به این خاطر که سعی کردیم دیگران را برای مبارزه بیدار کنیم. ما مبارزه‌ای واقعی انجام دادیم و موفق شدیم ده‌ها هزار نفر را بسیج کنیم، از جمله بسیاری از زنان جوان که آینده و زندگی خود را در خطر می‌دیدند. در مقابل، جماعت بیدار قبل از شروع نبرد تسلیم شدند. آن‌ها پیشنهاد کردند که اگر دادگاه عالی حق سقط جنین را لغو کند اهمیتی نخواهد داشت زیرا می‌توانند به افراد دارای رحم کمک کنند تا برای سقط جنین به ایالت‌های دیگر سفر کنند یا می‌توانند از قرص‌های سقط جنین در خانه استفاده کنند. آن‌ها متوهمانه معتقد بودند که امکان مبارزه وجود ندارد. جماعت بیدار بر تعداد اندکی از افرادی که می‌توانند از چنین کمک‌هایی بهره‌مند شوند تمرکز کرده‌اند و رنج زنان و دختران بی‌شماری را که تا الان از دسترسی به سقط جنین محروم شده‌اند و بسیاری دیگر که در حال حاضر در ۱۴ ایالت در خطر از دست دادن این حق هستند نادیده می‌گیرند.

در نهایت، بیابید اصول، روش‌ها و اخلاقیات کمونیست‌های انقلابی را با جماعت بیدار بررسی و مقایسه کنیم. در مورد ما، ما با پشتکار تلاش کرده‌ایم تا مردم را تشویق کنیم تا ریشه‌ها و زمینه‌های این حمله را بررسی و درک کنند. اینکه از کجا سرچشمه می‌گیرد و اساس آن چیست؟ چه اقداماتی برای توقف آن لازم است؟ ما در بحث‌های اصولی درباره این موضوعات شرکت کرده‌ایم و باب آواکیان این موضوع را از طریق مقالات متعددی که در آن‌ها عمیقاً به این موضوعات می‌پردازد، نشان داده است. او همچنین بر استانداردهایی که باید هنگام بحث در مورد مشکل و شکل‌دهی به راهکارهایی برای رفع آن رعایت کنیم، تاکید کرده است. می‌خواهم نقل قولی از یکی از نوشته‌های او را به اشتراک بگذارم که در آن اظهار داشت: «این مبارزه باید با در نظر گرفتن اصول انجام شود، باید از حملات شخصی یا تهمت زدن به افراد دارای عقاید متفاوت اجتناب شود. در عوض، لازم است به صورت صادقانه مطالب مختلف را مورد بررسی قرار داده و بررسی کنیم که چه تأثیری بر مبارزه برای احقاق حق سقط جنین و جامعه‌ای عادلانه‌تر دارند.»

با این حال، جماعت بیدار رویکرد متفاوتی در پیش گرفتند. آن‌ها ترجیح دادند به هیچ یک از این استدلال‌ها نپردازند و در عوض به حملات شخصی و افترا زدن به شخصیت‌ها متوسل شدند. آن‌ها دروغ گفتند و شعارهای ارتجاعی ضد کمونیستی دادند. آن‌ها یک کمپین ترور شخصیت علیه من و باب آواکیان راه اندازی کردند. این فعالان بیداری با متهم کردن بی‌اساس باب آواکیان به رهبر فرقه بودن و برچسب زدن من به‌عنوان مشاطه گر این فرقه ادعایی، ما را به‌عنوان چهره‌هایی شوم ترسیم کردند.

آن‌ها رویکردی فریبکارانه، غیراصولی و بزذلانه را در پیش گرفتند و اساساً از مردم می‌خواستند از ایده‌های ما دوری کنند، از آن‌ها فرار کنند و یا به این بهانه دروغین که ما می‌خواهیم ذهن آن‌ها را کنترل کنیم، آن‌ها را کنار بگذارند. این تاکتیک تلاشی برای ممانعت از تفکر انتقادی و درگیری معنادار با استدلال‌های ما بود. آن‌ها به جای پرداختن سازنده به نکات ما، به دروغ، تهمت، حمله و ترس آفرینی متوسل شدند. چون نمی‌توانستند علیه نکات ما بحث کنند. متأسفانه، در فرهنگی که بسیاری به جای جستجوی شواهد، شایعات را دنبال می‌کنند، مردم بسیاری گرفتار این تاکتیک‌ها شدند.

اما آیا هیچ کدام از این فرصت‌طلبی‌های جماعت بیدار منعکس‌کننده‌ی حقیقت بود؟ نه، آن‌ها تماماً بر اساس دروغ‌ها و تاکتیک‌های ارباب طراحی شده بودند. آیا هیچ کدام از این‌ها به حمایت از حق سقط جنین کمک کرد؟ نه، با تضعیف جنبش مردم و با پنهان کردن مسائل واقعی، به ویژه مسائل مربوط به حقوق زنان، مقاومت در برابر تهاجم فاشیستی را تضعیف کرد.

علاوه بر این، آیا تلاش‌های بی‌امان آن‌ها برای تضعیف باب آواکیان، من و سایر کسانی که از دیدگاه‌های مختلف به جنبش حق سقط جنین کمک می‌کردند، و ترنس هراس معرفی کردن ما، آیا هیچ کمکی به متوقف کردن بیش از ۵۰۰ قانون ضد ترنس که فقط در سال گذشته معرفی شده یا تصویب شده کرد؟ نه، این حملات بی‌اساس و دروغین تنها به ادامه حملات نسل‌کشانه به افراد ترنس کمک کرد. آن‌ها به جای تمرکز بر راه حل و مبارزه با دشمنان واقعی، افراد خوش نیت را درگیر دعوا با متحدان خود و آن‌ها را از هدف خود و مبارزه منحرف کردند. این وضعیت شباهت زیادی به تاکتیک‌های شورروانه دارد که اف‌بی‌آی و مقامات سیاسی در دهه ۱۹۶۰ علیه رهبران حزب پلنگان سیاه و دیگر انقلابیون به کار گرفتند. اف‌بی‌آی به شایعه پراکنی، تفرقه افکنی، راه اندازی کمپین‌هایی برای بدنام کردن، سازماندهی ترورها، و زندانی کردن افراد به اتهامات واهی متوسل شد. هرکسی که برای عدالت، حقیقت و استفاده از پتانسیل مردم برای مشارکت در گفتگویی سازنده و اتحاد برای آینده‌ای روشن‌تر ارزش قائل است، باید در برابر این تاکتیک‌ها بایستد و شروع به ایجاد استانداردهای جدید کند.

جماعت بیدار نمی‌خواهند که شما در مورد هیچ یک از این موضوعات فکر کنید یا در مورد آن بحث کنید، به خصوص ایده انقلاب. علیرغم همه صحبت‌ها و موضع‌گیری‌ها، آن‌ها نهایتاً وفادار به نظم فعلی هستند. اهداف و چشم‌انداز آن‌ها محدود به حفظ موقعیت برجسته‌تر در سیستم موجود است. آن‌ها می‌کوشند تا خشم شما را از ستم به سمت به دست آوردن سهم بیشتر از این نظام و حضور چشمگیرتر بر سر میز مذاکره سوق دهند. از آنجایی که واقعیت نمی‌تواند با خواسته‌های سفت و سخت و غیر قابل لمس آن‌ها هماهنگ شود، آن‌ها با تعصب پاسخ می‌دهند، که فقط مواد بیشتری در اختیار فاشیست‌ها قرار می‌دهد تا هر مبارزه واقعی برای عدالت را کاریکاتور کرده و به آن حمله کنند. و هر چه فاشیست‌ها بیشتر بلند می‌شوند، جماعت بیدار بیشتر عقب‌نشینی می‌کنند و به هر کسی که جرأت مبارزه‌ای را که باید علیه این وضع انجام دهد دارد، حمله می‌کنند و همه این‌ها سکوت و انفعال گسترده میلیون‌ها انسان شریف را در پی دارد که باید در مقابل این وضع بایستند و در جستجوی پاسخ و مبارزه برای آینده‌ای متفاوت باشد. این دیوانگی بیداری فقط یک بن بست نیست، بلکه به طور فعال آسیب می‌رساند.

زمانش فرا رسیده است و راستش را بخواهید، مدت هاست که زمان آن است که علیه این نظام قیام کنیم و آن را کنار بگذاریم. زمان آن فرا رسیده است که چشم انداز خود را گسترش دهیم و از جامعه و جهان کاملاً متفاوتی که می‌توان از طریق یک انقلاب واقعی به دست آورد، دفاع کنیم. ما باید از این فرصت منحصر به فرد برای تحقق چشم انداز مندرج در قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین آمریکای شمالی که توسط باب آواکیان^۹ نوشته شده است استفاده کنیم. اگر این سند را نخوانده اید، درک آنچه واقعاً قابل دستیابی است را از دست داده اید.

تصور کنید در جامعه‌ای زندگی کنید که اقتصاد آن بیش از هر چیز بر مبنای دستیابی به سود بیشتر و به قیمت از بین رفتن سیاره زمین و میلیاردها انسان طراحی نشده باشد، بلکه برآوردن نیازهای مردم، احیای محیط زیست و حمایت از مبارزه جهانی برای رهایی را در اولویت قرار می‌دهد. سناریویی را در نظر بگیرید که در آن ایده‌های تازه، به‌ویژه آن‌هایی که سنت و اقتدار را به چالش می‌کشند، حتی اقتدار کسانی که در راس جامعه جدید هستند، از جمله کمونیست‌ها، به سادگی کنار گذاشته نمی‌شوند، بلکه به‌طور فعال در پرتو واقعیت مورد بحث و ارزیابی قرار می‌گیرند، و آن‌ها را بررسی می‌کنند. این ایده‌ها با واقعیت سنجیده می‌شوند تا پتانسیل آن‌ها برای پیشرفت جامعه مشخص شود. سیستمی را متصور شوید که نه تنها به اقدامات خشونت‌آمیز پلیس و نیروهای اشغالگر در سراسر جهان نیازی ندارد، بلکه اساساً به آن‌ها پایان می‌دهد. جامعه‌ای را تصور کنید که از زنان و کسانی که هویت‌های جنسیتی متفاوت دارند در تلاش‌هایشان برای از بین بردن هر گونه بقایای باورها و روابط مردسالارانه حمایت می‌کند. دانشمندان و نوآوران جوانی را متصور شوید که تشویق می‌شوند تا شیوه‌های زیست محیطی پایدار را توسعه دهند، هنرمندانی که مسیره‌های تازه‌ای را کشف می‌کنند. فرهنگی را متصور شوید که تنوع را در کنار پرورش حس جامعه و آینده مشترک ما جشن می‌گیرد. همه این‌ها به جامعه‌ای کمک می‌کند که همگام با مردم سراسر جهان به سمت رهایی واقعی حرکت کند.

محتوای این قانون اساسی را مطالعه کنید، در بحث‌ها شرکت کنید و اخبار را منتشر کنید. آن را با قانون اساسی استثمارگرانه ایالات متحده مقایسه کنید. برای کسب اطلاعات بیشتر و ارتباط با این جنبش انقلابی، هر هفته با برنامه "RNL انقلاب نه چیزی کمتر" همراه شوید. در حالی که وحشت سیستم موجود تشدید می‌شود و فاشیست‌ها از بحران جاری در جامعه سوء استفاده می‌کنند، در حاشیه بنامید.

امشب اینجا را ترک نکنید با این اندیشه که: خب، حداقل یک نفر در این مورد صحبت می‌کند. همین امروز به این انقلاب بپیوندید. همین امشب ثبت نام کنید و تابستان خود را صرف مشارکت، یادگیری و کمک به ما در گسترش این انقلاب کنید.

در پایان، می‌خواهم این سخنان باب آواکیان را با تأکید بر اهمیت نگاه کردن به تصویر بزرگ‌تر، تمرکز بر منافع بزرگ‌تر بشریت و تلاش برای جهانی بهتر به اشتراک بگذارم. به جای بهانه‌تراشی و انتقاد از انقلاب، بیایید از این فرصت کمیاب برای کمک به خلق چیزی بسیار بهتر استفاده کنیم. بیایید دست از مشاجره برداریم و با هم متحد شویم و اقشار متفاوت مردم را علیه ستم و بی‌عدالتی متحد کنیم تا بتوانیم سیستم موجود را که دلیل تداوم این مشکلات است از بین ببریم.

من از همه‌ی شما که امشب اینجا جمع شده‌اید می‌خواهم به این چالش روبرو شوید در آن سهمیم شوید و با این کار به زندگی خود در این زمانه‌ی تغییر معنا بدهید. شما را تشویق می‌کنم که به آینده‌ای که در آن هر فرد روی این کره خاکی می‌تواند از آزادی لذت ببرد، فکر کنید، و آرزوی آن روز را داشته باشید و برای رسیدن به آن مشارکت کنید. امروز این انقلاب را در آغوش بگیرید، زیرا آینده در حال شکل‌گیری است. متشکرم.

کوتاه درباره تاریخ مبارزات زنان فلسطین

بررسی مساله زنان در فلسطین جدا از کلیت مساله فلسطین و بستر تحولات تاریخی - جهانی آن ممکن نیست. «تاسیس اسرائیل» از ایده‌ای صهیونیستی در اواخر قرن نوزده تا واقعیتی صهیونیستی مستعمراتی متکی بر امپریالیسم در قرن بیستم، ارتباط مستقیم دارد با تحولات بعد از جنگ جهانی دوم و استقرار «نظم» جدید بر پایه باز تقسیم جهان بین قدرت‌های امپریالیستی و دست به دست شدن خونین «ریاست» این نظم بین بریتانیا و آمریکا. «ساختن» اسرائیل نقش مهمی در تثبیت هژمونی آمریکا (به عنوان قدرت تازه سر برآورده) در خاورمیانه و در کل جهان داشت. اسرائیل با جنگ و نظامی گری، نژادپرستی، اشغال و «نکبه» تاسیس شد تا نقش استراتژیک پایگاه نظامی آمریکا بودن را در منطقه به عهده بگیرد. این نقش بر جان‌ها و بر زمین‌های فلسطینیان بنا نهاده شد. مبارزات مردم فلسطین تاریخی پر فراز و نشیب دارد. ماهیت این مبارزات متأثر از ترکیب نیروهای رقیب موجود در جهان و دخالتگری قدرت‌های امپریالیستی، تغییرات مهمی کرده است و از مبارزاتی با بازیگری نیروهای ناسیونالیست سکولار با هدف رهایی ملی به بازیگران مرتجع بنیادگرای دینی با هدف تاسیس دولت اسلامی رسیده است. این تاریخ پر فراز و نشیب رو به قهقرا بر موجودیت و حضور و عدم حضور و چرایی و چگونگی مبارزه زنان فلسطینی تاثیر گذاشته و به آن شکل داده است. پس از اعلامیه بالفور (بیانیه‌ای که طی آن در سال ۱۹۱۷ دولت بریتانیا که در آن زمان ابرقدرت جهان بود، مجوز تاسیس دولت اسرائیل در سرزمین فلسطین را صادر کرد) زنان نیز به مهاجرت یهودیان به فلسطین اعتراض کردند.

جنبش زنان در فلسطین همواره درگیر نزع میان ناسیونالیسم و حقوق زنان بوده است. مسئله‌ای که همه زنان جوامع تحت ستم‌ها با آن روبرو هستند. این جدال همیشه میان دل‌بستگی به ملت و حق خود تا جایی عرصه را بر زنان تنگ میکند که باید یکی از آنان را انتخاب کنند. و معمولاً این زنان هستند که باید خودشان را برای ملتی فدا کنند. در این دوران مسئله جنسیت و طبقه اولویت جنبش فلسطین نبود و تصور میشد رهایی فلسطین از اشغالگری میتواند رهایی بخش همه باشد. دوران طلایی حضور زنان را در جنبش فلسطین میتوان دهه ۶۰ میلادی دانست. در این دوره بود که اتحادیه کارگری زنان تشکیل شد و زنان بصورت فعال تری حضور داشتند. دهه‌های شصت و هفتاد میلادی، سال‌های پر جوش و خروشی در سراسر دنیا بودند. یک بدیل انقلابی در مقابل سرمایه‌داری امپریالیستی وجود داشت و مردم دنیا متأثر از آن نیرو برای آینده‌ای متفاوت مبارزه می‌کردند. در سراسر دنیا جنبش‌های مترقی مانند جنبش حقوق مدنی سیاهان، جنبش‌های حقوق زنان، جنبش‌های ضد جنگ، جنبش‌های دهقانی و جنبش‌های رهایی ملی شکل گرفته بود. سازمان رهایی بخش فلسطین (ساف) هم در چنین اوضاعی در سال ۱۹۶۴ و با سوبه‌های سکولار و رهایی ملی تشکیل شد. رهبری انتفاضه اول فلسطین (۱۹۸۷ تا ۱۹۹۳) بر عهده ساف بود. زنان بخش مهمی از این انتفاضه بودند و در دوره انتفاضه زنان مسئولیت بیشتری بر عهده گرفتند. پس از اینکه مردان بسیاری دستگیر و زندانی شدند این زنان عمدتاً بی‌حجاب بودند که جنبش را به دست گرفتند و با سازماندهی محلات و گروه‌های کوچک به مبارزه ادامه دادند. این زنان بودند که هم در برابر اشغالگری می‌ایستادند و هم باید ثابت می‌کردند که مادران خوبی برای فرزندان‌شان هستند. حضور در جبهه رهایی ملی مجالی به زنان نمیداد تا مطالبات جنسیتی را به عرصه جامعه بیاورند. قدرت گرفتن زنان برای سازماندهی مبارزات به آن‌ها توانی داد تا بالاخره بتوانند مسئله هویت جنسیتی را به سطح جامعه بیاورند و آن را به موازات مسئله ملی بگذارند. اما در همین زمان هم اولویت با مسئله ملی بود. باید یادآور شویم که حتی اگر ساف موفق می‌شد و به عنوان یک نیروی ناسیونالیست سکولار می‌توانست به رهایی ملی برسد و به اشغال فلسطین توسط اسرائیل پایان می‌داد، به معنای رهایی برای زنان نبود. معیار پیشرو و رهایی بخش بودن نیروهای درگیر مبارزه نه صرفاً سطح مشارکت زنان است (هر چند اهمیت دادن به مشارکت زنان به نوبه خود بسیار مهم است) نه پیروزمند بودن مبارزه. مثال خوبی در این زمینه، استقلال مبارزان ناسیونالیست الجزایر در جنگ ضد استعماری با فرانسه در ۱۹۶۲ است. مشارکت زنان در آن مبارزه بالا بود و به استقلال هم رسیدند. اما نتیجه‌ای جز تشکیل یک دولت ملت مستقل در چارچوب مناسبات ستمگرانه و استثمارگرانه جهان و ادامه زن ستیزی نداشت. البته ساف در ادامه از مواضع مترقی خود عقب نشینی و به آرمان مردم فلسطین خیانت کرد. این پسرقت نتیجه عوامل مختلفی بود از جمله شکست قطب انقلابی در جهان، سربرآوردن نیروی مرتجع بنیادگرایی دینی به عنوان بدیل اما از درون کارکرد تضادهای خود سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی، تفکرات و اعمال پراگماتیستی رهبران ساف و تلاش همه جانبه دولت اسرائیل با حمایت آمریکا برای تقویت نیروی بنیادگرای حماس در مقابل ساف. تجربه آمریکا در تقویت نیروهای جهادی اسلامی در افغانستان برای مقابله با سوسیال امپریالیسم شوروی که در نهایت به قدرت گیری القاعده و طالبان منجر شد، این بار در تقویت حماس در مقابل نیروهای ناسیونالیست سکولار به کار گرفته شد. نتیجه این سیاست، تغییر ماهیت مبارزات رهایی بخش مردم فلسطین و در سطح جهانی، در نهایت تشکیل و تقویت جبهه موسوم به «محور مقاومت» با ابتکار دولت جنایتکار جمهوری اسلامی بود. مبارزه مردم فلسطین در انتفاضه اول به سازش ساف و دولت اسرائیل در نتیجه پیمان اسلو در سال ۱۹۹۳ انجامید. این خیانت و سازش ساف، فضای سرخوردگی عمیقی ایجاد کرد.

انتفاضه دوم (۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵) بر بستر این تغییرات اساسی شکل گرفت.

با شروع انتفاضه دوم از یک سو، زنان توسط حماس و ایدئولوژی دینی آن از عرصه مبارزه و از خیابان حذف شدند و شعارهای رهایی بخش جای خود را به حجاب و شعارهای الله اکبر داد و از سوی دیگر، اسرائیل تمام سازمان‌های مردم محور که مسئولیتش بر عهده زنان بود را تعطیل کرد. دوران انتفاضه دوم همراه با یاس و ناامیدی بود. احزاب و گروه‌های فلسطینی دچار یاس شده بودند و تضادهای درون سازمانی هر روز بزرگتر میشد. حماس با حمایت اسرائیل و در میان این یاس و ناامیدی و با تاکید بر دوران طلایی اسلام و زبان عربی در میان مردم شروع به گسترش کرد. آن‌ها رهایی فلسطین

را تنها به پشتوانه اسلام میدیدند. اساسنامه حماس از مدارس و معلمان می‌خواهد که «در ذهن نسل‌های مسلمان القاء کنند که مشکل فلسطین یک مشکل مذهبی است و باید بر این اساس آن را حل کرد». مساله فلسطین و صهیونیسم، مساله‌ای دینی نبوده و نیست؛ اما هم دولت اسرائیل و هم نیروهای اسلام‌گرای فلسطینی تلاش زیادی کرده‌اند تا آن را به دعوای دینی تقلیل دهند و از عنصر ایدئولوژی دینی (یهود و اسلام) برای تاثیرگذاری بر پایه‌های اجتماعی خود در سطح داخلی و بین‌المللی استفاده می‌کنند.

نقشی که حماس برای زنان در نظر میگرفت همان نقشی بود که اسلام به زنان وعده میداد. آن‌ها بیشتر نیاز به مادرانی داشتند که در سربازان آینده را تربیت کنند و همسران خوبی برای شوهرشان باشند. در اساسنامه حماس در سال ۱۹۸۸ آمده است: که هر زنی برای مبارزه بیرون می‌آید بدون اجازه همسرش و هر برده‌ای بدون اذن اربابش. یا در ماده ۱۷ اساسنامه می‌گوید: «نقش زنان مسلمان در جنگ آزادی کمتر از نقش مردان نیست؛ آن‌ها مردان را تربیت می‌کنند و نقش بسیار مهمی در هدایت و آموزش نسل ایفا میکنند. دشمنان این نقش را فهمیده‌اند پس متوجه هستند که اگر آنان را به فاصله گرفتن از اسلام آموزش دهند، پیروز جنگ خواهند بود.» در ماده ۱۸ می‌گوید: «زنان در خانه و خانواده مجاهدین، چه مادران و چه خواهران، وظیفه بسیار مهم خانه داری و بچه داری براساس مفاهیم و ارزشهای اخلاقی اسلام، و آموزش دادن پسران به توجه به دستورات دینی درباره آماده شدن برای وظیفه جهاد پیش رو را دارند.» تاکید حماس بر زاد و ولد و نقش مادری برای زنان علاوه بر آموزه‌های اسلام درباره زن، یک دلیل دیگر هم دارد و آن جنگ ارتجاعی بین حماس و اسرائیل است. مساله جمعیت در جنگی که نسبت بی‌تناسبی بین کشته‌های دو طرف به نفع اسرائیل وجود دارد، برای حماس اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. جنگ به رحم زنان کشیده می‌شود و آنان به ماشین سربازکشی تبدیل می‌شوند. در این میان کودکان نیز به یکی از گروه‌های اصلی قربانی جنگ بدل می‌شوند. این تاکید حماس بر نقش‌های سنتی با آنچه که زنان در جریان انتفاضه اول (با تمام اشکالاتش) به دست آورده بودند یکی نبود. این زنان بودند که مبارزه و مقاومت را در دوران انتفاضه اول سازماندهی می‌کردند در حالی که زنان هم در زندان‌های اسرائیل زنان مقاومت می‌کردند و هم در برابر جامعه مردسالار مبارزه میکردند تا حضور خود را تثبیت کنند در این زمان بود که زنان می‌گفتند: « بدون آزادی زنان از بند پدرسالاری، چیزی به نام آزادی میهن وجود نخواهد داشت.»

با قدرت گرفتن بنیادگرایی اسلامی در دهه ۸۰ میلادی به خصوص حماس خواسته‌های زنان در حاشیه قرار گرفت به یکبار به نقش‌های جنسیتی تعیین شده توسط اسلام برگشتند و این ضربه سنگینی به آن‌ها زد. رهایی زنان به بعد از آزادی فلسطین از اشغال منوط شد. گروه‌هایی که هسته‌های مقاومت بودند تبدیل به آن‌جی اوهای غربی شدند که بیشتر شبیه سازمان خیریه بود و عملاً زنان را درگیر نقش‌های کلیشه‌ای کردند. با قدرت گرفتن بیشتر حماس و تاکید بر آموزه‌های اسلامی زنان بیشتر از میدان مبارزه و مقاومت بیرون انداخته میشدند. زنانی که تا دیروز سازماندهی میکردند امروز به خانه نشینی تشویق میشدند و آن‌ها را کارخانه مردان میدانستند.

قدرت گرفتن هر روزه حماس تنها به محیط سیاسی فلسطین بسنده نکرد. رشد بنیادگرایی اسلامی و قدرت گرفتن مردان در جامعه شرایط را برای زنان سخت کرد تا آنجایی که به زنان بی‌حجاب در خیابان حمله میشد و مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفتند. نادیده انگاشتن زنان و مبارزه‌شان باعث شد که زنان زنگ خطر را به صدا در آورند. در دسامبر ۱۹۹۰ در کرانه باختری کنفرانسی به نام « نمی‌خواهیم الجزایری دیگر شویم.» برگزار شد. در این کنفرانس زنان فلسطینی به صراحت اعلام کردند که نمی‌خواهند به سرنوشت زنان در انقلاب الجزایر دچار شوند و جریان‌های بنیادگرایی اسلامی را نقد کردند. آن‌ها نمی‌خواستند پس از رهایی فلسطین از اشغال به خانه‌هایشان برگردند. در این کنفرانس زنان اعلام کردند که حقوق آن‌ها نباید الویت بندی شود و رهایی زنان فلسطین در گروهی فلسطین نیست. در حالی که حماس در اساسنامه اولیه خودش زنان را به خانه ماندن و تربیت کردن پسران تشویق میکرد. در سال ۲۰۰۶ شیخ احمد یاسین به حضور ارتشی ذخیره در فلسطین اشاره کرد. این ارتش ذخیره در واقع زنانی بودند که تصمیم به عملیات انتحاری گرفتند. زنان فلسطینی همچون دیگر زنان ملل تحت ستم میان ملیت و جنسیت قرار گرفته‌اند. آن‌ها در حالی که باید برای رهایی ملت خود مبارزه کنند و باید در میان قوانین سنت و دین در جدال باشند. آن‌ها برای اسرائیل دشمن هستند و برای حماس مادران پسرانی که به جنگ می‌روند و حافظان سنت‌اند. زنان فلسطین (و در کل مردم فلسطین) هم مانند بسیاری از مردم خاورمیانه گرفتار و قربانی نبردی واپس‌گرایانه هستند بین امپریالیسم که اسرائیل نمایندگی می‌کند و بنیادگرایی دینی که حماس آن را نمایندگی می‌کند. این نبرد در سایه رقابت‌های جهانی و بحران‌هایی که این سیستم امپریالیستی تولید می‌کند، به طور مداوم وخیم‌تر و جنایتکارانه‌تر می‌شود و این نیروها در همان حال که زندگی نسل‌ها را نابود می‌کنند در عین حال همدیگر را تقویت می‌کنند. هیچ کدام از این دو نیرو راهی به رهایی برای زنان و آزادی مردم از ستم و استثمار ندارد. نیاز مبرم زنان فلسطین یک راه و یک آلترناتیو بنیادا متفاوت است که زن ستیز نباشد و مساله زنان و مبارزه برای رهایی زن را منوط به هیچ شرطی و تبدیل به دنبالچه هیچ گروه دیگری نکند بلکه در تئوری و عمل معتقد باشد بدون رهایی زن، رهایی جامعه ممکن نخواهد بود.

منابع:

نگراو سسیلیا دلا ، (۲۰۲۱). داستان ناتمام فمینیسم فلسطین. سایت OrientXXI.info.

دجانی ،سعاد. (۴). خیزش زنان فلسطینی ؛ جنبشی میان آزادی ملی و آزادی اجتماعی . مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه.
جاد، اصلاح . (۴). وزن و جایگاه زنان در جنبش‌های اسلامی : مطالعه موردی حماس. فصلنامه مطالعات منطقه‌ای ؛ اسرائیل شناسی آمریکا شناسی .

Pestana, Filipa(2016) Hamas and the women's movement : Islamism and feminism under occupation . <https://www.e-ir.info/2016/01/12/hamas-and-the-womens-movement-islamism-and-feminism-under-occupation>

Holt , Maria (2018). Palestinian women : a history of female resistance in Gaza and west bank.

<https://www.e-ir.info/2016/01/12/hamas-and-the-womens-movement-islamism-and-feminism-under-occupation/>

سمیه کارگر

سخنرانی سمیه کارگر در آوسا: آکادمی مطالعات زنان افغانستان در تاریخ ۱۲ و ۱۳ آگوست ۲۰۲۳

یک واقعیت مهم ما را به عنوان بخشی از فعالین زنان اینجا جمع کرده و آن واقعیت بازگشت طالبان به قدرت و تاثیرات آن بر زندگی مردم افغانستان به ویژه زنان است. هرچند تاثیرات بازگشت طالبان فقط محدود به افغانستان نیست. رشد و گسترش بنیادگرایی دینی در سراسر جهان در حال وقوع است. اضافه شدن یک دولت بنیادگرای اسلامی به جمهوری اسلامی در منطقه تاثیرات گسترده در هم منطقه و هم جهان دارد. مساله چگونه دیدن و برخورد کردن با این معضل است. در رابطه با این مساله به دو نکته در مورد عنوان این پنل که یک رویکرد هژمون در جهان هم هست می‌پردازم: یکم مفهوم در «حاشیه» بودن و دوم «پایه‌های اتحاد رهایی‌بخش».

بگذارید با این موضوع شروع کنم که تغییر واژه‌های دقیق سیاسی، مانند «تحت ستم بودن» به واژه‌هایی مانند «در حاشیه بودن» دارای محتوای سیاسی بسیار مشخص است. واژه «حاشیه»، انگاره‌ای است شبیه باقی «چرخش»‌های پست مدرن، پسا ساختارگرایی، ضد مارکسیستی و ضد تحلیل طبقاتی است و صرفاً واژه نیست. بلکه ابزار سیاست ریزی مهمی در دست دولت‌ها و اندیشکده‌های لیبرال سیستم سرمایه‌داری است. مثلاً، به جای ستم بر زن گفته می‌شود «به حاشیه رانده شدن زنان» یا به جای ستم بر سیاهان، واژه «به حاشیه رانده شدن سیاهان» رسمیت یافته است. این انگاره معتقد است که «اکثریت در حاشیه» و «اقلیت در مرکز» است و معضل عبارتست از رانده شدن برخی گروه‌های اجتماعی (مانند زنان و گرایش‌های جنسی و جنسیتی و ملل تحت ستم) به حاشیه سیستم‌های سیاسی- اجتماعی موجود و بنابراین، راه حل این معضل از «حاشیه» به «متن» آمدن این گروه‌های اجتماعی است.

چنین تحلیلی ضد واقعیت است و راه حل منتج از آن نیز رفرمیستی و ارتجاعی است. حقیقت مساله آن است که سیستم سرمایه‌داری که به شکل‌های مختلف در تمام دنیا حاکم است، نه تنها این ستم‌های اجتماعی و سلسله مراتب طبقاتی را تولید و بازتولید می‌کند بلکه به آن‌ها نیاز حیاتی دارد و راه حل این ستم‌ها هرگز نمی‌تواند در چارچوب همین سیستم باشد. آن چه گروه‌های اجتماعی تحت ستم جنسی و جنسیتی و ملی و طبقات تحت استثمار را به یکدیگر و به کل بشریت و حتا به طبیعت در حال ویرانی متصل می‌کند این است که سرچشمه تولید و بازتولید این ستم‌ها، سیستم سرمایه‌داری است. این سیستم در همه جهان به شکل‌های مختلف حاکم است - از جمله در ایران و افغانستان. و کلیت آن سیستم جهانی سرمایه‌داری- امپریالیسم است که در کشورهایی مانند آمریکا و کشورهای اروپایی و چین و روسیه حاکم است.

دولت‌های حاکم و به طور کلی سیستم سرمایه‌داری از انواع مکانیسم‌ها برای تولید و بازتولید این ستم‌ها و همچنین ممانعت از شورش اقشار تحت ستم علیه شرایط ستم و استثمارشان استفاده می‌کند. ستوان فقرات این دولت‌ها، سرکوب امنیتی و نظامی است. اما برای اجرای کامل آن، ایدئولوژی سازی می‌کنند و تغییر دادن واژه‌های مربوط به ستم و حذف واژه‌هایی مانند انقلاب و گذاشتن واژه «عدالت انتقالی» به جای آن، بخشی از این سرکوب است. عدالت انتقالی، یک راهکار امپریالیسم است برای رژیم پنج بدون فروپاشی. آمریکایی‌ها در مذاکرات دوحه با طالبان، آن را پیش بردند و الان در مورد جمهوری اسلامی هم سعی دارند آن را آزمایش کنند.

در چنین چهارچوبی است که رضا پهلوی و بخشی از اپوزیسیون ایران برای این که به امپریالیست‌های غربی اطمینان خاطر دهند و حمایتشان را جلب کنند، عدالت انتقالی را جلو می‌گذارند و برایش برنامه ریزی می‌کنند. در حالی که ما در ایران و در زمان جابه جایی رژیم سلطنت با رژیم جمهور اسلامی، عدالت انتقالی را تجربه کرده ایم و نتایجش را هم داریم می‌بینیم. تاکید می‌کنم «تغییر رژیم بدون فروپاشی» یعنی استفاده کردن از نیروهای ارتجاعی موجود. مذاکرات دوحه با طالبان، کاربست همین «راهکار» بود. آن جی اوهای ارتجاعی، پادوها و خدمتگزاران امپریالیسم آمریکا و طالبان و رژیم اشرف غنی در انجام این کار بودند. در واقع، جنگ و اشغال افغانستان با آن جی او سازی، مکمل یکدیگر بودند.

همان طور که گفتیم، سرمایه‌داری دائماً از مکانیسم‌های بسیار گسترده برای تولید و بازتولید ستم‌ها استفاده می‌کند. از جمله این که عده‌ای از همین گروه‌های تحت ستم را تبدیل به جیره خوار و خدمتگزار خود می‌کند تا القاء کند که سیستم قابل اصلاح است. این سیستم، از بین همه قشرهای جامعه می‌تواند برای خود مصلح اجتماعی و دلال سیاسی جذب کند.

بباید به نمونه‌هایی نگاه کنیم. پروسه مذاکرات دوحه با طالبان را همه به خاطر دارند. و همه می‌دانند که یکی از به اصطلاح دستاوردهایش، شرکت

برخی از همین زنان خدمتگذار سیستم دور میز مذاکره با طالبان بوده است. یا برعکس، انتقاد عده‌ای به این مذاکرات این بود که زنان در آن حضور ندارند یا حضور کم‌رنگ دارند. انگار، جنسیت به‌تنهایی تعیین‌کننده است و محتوا ندارد!

مثال دیگر، در ایران، به مدت دو دهه پس از کشتار و سرکوب انقلابیون، عده‌ای از زنان و مردان سکولار در اتحاد با جناح اصلاح طلب حکومت «کمپین یک میلیون امضا» به راه انداختند تا به اصطلاح از «ظرفیت‌های قانون اساسی جمهوری اسلامی» استفاده کنند. سکولارهایی که با شوق از این پروژه حکومتی دفاع می‌کردند، برای قانع کردن زنان جوانی که آماده شورش علیه جمهوری اسلامی و حجاب اجباری آن بودند، پراگماتیسم ارتجاعی «فمینیسم موقعیتی» را آموزش می‌دادند.

معنای «فمینیسم موقعیتی» خیلی ساده این است که وقتی مورد تجاوز قرار گرفتید، اگر زورتان به حریف نمی‌رسد، دست از مقاومت بردارید و تسلیم تجاوز شوید. این‌ها زنان جوان را از شورش علیه حجاب اجباری باز می‌داشتند و به جای آن «سازماندهی از پایین» را موعظه می‌کردند که ابزارش برگزاری آیین‌های مذهبی با رنگ و بوی «فمینیستی» بود؛ مانند پختن آش نذری و زنها را دور آن جمع کردن.

جمهوری اسلامی، در بالاترین سطح از بسیج مردم حول عقب ماندگی و خرافات است اما نیاز دارد در برهه‌هایی با این به اصطلاح سکولارها هم متحد شود و از آن‌ها برای پیش بردن اهداف خود کمک بگیرد. درواقع در کنار استفاده مداوم از بازوی سرکوب، گاهی هم نیاز دارد از بازو و زبان «نرم» خرده بورژوازی استفاده کند و این کار را به وسیله روشنفکران این قشر پیش می‌برد. بعضی از زنان و مردان ایرانی تبار در دانشگاه‌های غرب هم این جریان‌های ارتجاعی را به عنوان «ابتکارات زنان» معرفی می‌کردند. اما خیزش ژینا پتانسیل واقعی و انفجاری زنان را نشان داد. این خیزش بی‌نظیر بسیاری از پارامترهای سیاسی و فرهنگی را در ایران جا به جا کرد.

این را همه می‌دانیم بنابراین خیلی وارد آن نمی‌شوم. اما از طرف دیگر، این خیزش مملو از توهّمات بورژوا دموکراتیک بوده است. شاید بسیاری از شما ویدئوهای کوتاه سارینا علیزاده را دیده‌اید. سارینا در ۱۶ سالگی به تیر مزدوران نظامی جمهوری اسلامی کشته شد و از جانب‌اختگان اولیه خیزش ژینا است. او در ویدئویی از آرزوهایش می‌گوید: «می‌دانم در دنیا هم اتیوپی هست و هم لس آنجلس و چون انسان اکمل‌گرا است من لس آنجلس را ترجیح می‌دهم.» در مورد همین اظهار نظر کوتاه می‌توان ساعت‌ها گفت و نوشت. نسل جوان قیام گر ما باید بدانند که مردم اتیوپی و مردم لس آنجلس، هیچ یک، نوع زندگی خود را تعیین نکرده‌اند.

این سیستم سرمایه‌داری جهانی است که در داخل جوامع و میان جوامع مختلف دنیا، شکاف‌های هولناک به وجود می‌آورد. در لس آنجلس، قشرهای بزرگی زندگی انگل وار دارند و در اتیوپی اکثریت مردم زندگی بخور و نمیر و همواره درگیر در جنگ‌های ویرانگر که به علت رقابت میان قدرت‌های جهانی، به وجود می‌آیند. ساریناهای ما باید بدانند که رفاه نسبی اکثریت مردم لس آنجلس در نتیجه کار کودکان در معادن کبالت کنگو و کارخانه‌های نساجی بنگلادش و غیره است.

این‌ها فکت‌های جهان ماست که هرگز نمی‌توان به سادگی از آن‌ها گذشت. آرزوی بسیاری از جوانان ایران که در این خیزش هم بیان خود را یافت این است که به «دموکراسی و رفاهی» که در کشورهای غربی هست برسند. اما، آن چه کشورهای غربی به ویژه آمریکا در دنیا پخش می‌کنند، دموکراسی نیست. بلکه ساختارهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و نظامی برای حفظ سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی است. دموکراسی بورژوازی هرگز در هیچ جای دنیا و تاریخ نتوانسته ستم بر زن و دیگر ستم‌های اجتماعی را از بین ببرد و امروز شاهد تشدید ستم بر زن در اقصی نقاط جهان و حتا در قلب دموکراسی‌های بورژوازی هستیم. توهّمات را باید بیرون ریخت. سرمایه‌داری در بهترین حالت فقط برابری صوری و رسمی را با نابرابری اقتصادی و اجتماعی ترکیب می‌کند. این یکی از مشخصات اصلی سرمایه‌داری است و روشنفکران دموکرات همواره تبدیل به بلندگوی آن می‌شوند.

مثال سوم را از کردستان عراق می‌زنم. آن‌جا او سازی از اهرم‌های مهم امپریالیسم آمریکا در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین و خاورمیانه برای خنثی کردن پتانسیل‌های انقلابی در جنبش‌های زنان و دانشجویی و کارگری و ملی و غیره بوده است. هنگامی که امپریالیست‌های آمریکایی صحبت از «جامعه مدنی» می‌کنند منظورشان مجموعه‌ای از آن‌هاست. هدفشان از بین بردن جنبش‌های اجتماعی است که علاوه بر این که علیه دولت‌های حاکم در هر کشور هستند، موضع روشنی علیه قدرت‌های امپریالیستی دارند.

و هدف دیگرشان ایجاد پایگاه اجتماعی و سیاسی در این جوامع است. حکومت آمریکا، پس از سقوط رژیم صدام در عراق، بارها زنان عراقی، کرد و غیر کرد را به آمریکا دعوت کرد تا به آن‌ها «آموزش دموکراسی» بدهد. یکی از آن‌ها «آمریکن اینترپرایز اینستیتوت» بود که تشکیلاتی است به غایت زن ستیز، راست، نژادپرست. که هم‌تایان خود را در عراق و کردستان تولید کرده است. این پروژه‌ها، به تولید یک قشر جدید از روشنفکران زن که پایگاه امپریالیست‌های آمریکا هستند خدمت کرده است. یعنی تولید یک نیروی به شدت زن ستیز و محافظه کار. امپریالیسم آمریکا یک وزارتخانه «دموکراسی، حقوق بشر و کار» دارد که کارش آن‌جا است که در کشورهای تحت سلطه‌اش و جایگزین کردن مبارزات اجتماعی با «لابی» کردن برای از «حاشیه» به «متن» آمدن است.

مساله آن‌جا در بیست سال حکومت امپریالیسم آمریکا بر افغانستان نیز پررنگ بود. اما عملاً تاثیری بر آگاهی زنان به معنای رهایی‌بخش نداشته

و فقط آن‌ها را محدود به چهارچوب‌های سیستم کرده است. این پولاریزاسیون یا قطب بندی منفی اکنون هم ادامه دارد که در نوع مبارزه با طالبان و به طور خاص مساله زنان خود را نشان می‌دهد. به این شکل که در مورد مبارزه برای حق تحصیل زنان دو رویکرد غلط وجود دارد: یک، اینکه در چارچوب سیستم موجود و در قالب درخواست از طالبان این مبارزه را پیش ببریم که مدام با توجه به بدتر شدن اوضاع، افق‌های پایین تری را اتخاذ می‌کنند و با در نظر نداشتن افق انقلاب هرگز به کف خواسته‌هایشان نیز نخواهند رسید. دو، اینکه هیچ مبارزه کمتر از انقلابی را به رسمیت نشناسیم و عملاً منفعلانه منتظر روز انقلاب بمانیم که اتفاقاً با پیوند زدن مبارزات امروز به هدف انقلاب و بر بستر ساختن جنبشی برای انقلاب. غیرممکن خواهد بود.

به نکته دوم ام که مربوط به «اتحاد» است می‌پردازم. اول باید پرسید اتحاد میان چه کسانی و برای چه؟ روشن کردن هدف یا «برای چه هدفی» بسیار مهم است. همانطور که در مثال «کمپین یک میلیون امضاء» گفتم، این اتحاد هرگز حاضر نبود، وارد تقابل با رژیم می‌شود که حجاب اجباری از ستون‌هایش است و تلاش می‌کند مانع از آن شود که زنان، رژیم جمهوری اسلامی را آماج مبارزه خود برای رهایی زنان قرار دهند. از این مثال و مثال‌های دیگر، می‌بینیم که اتحادهای زنانه ارتجاعی هم می‌توانند شکل بگیرند.

پس قبل از هر اتحادی و برای اتحاد باید محتوای آن را مشخص کنیم. وگرنه تلاش بیهوده و حرف بیهوده است. بدون روشن کردن محتوای اتحاد، چهارچوبه و هدف آن، در مورد هیچ اتحادی نمی‌توان حرف زد. این، **الفبای هر گام مشترک است**. تمام مباحث بالا در مورد «حاشیه» و «ان جی او» و «جامعه مدنی» و غیره ثابت می‌کند که محتوای اتحاد در واقع مساله‌ای بسیار حیاتی است.

حتا اتحادی که کمتر از انقلاب است و صرفاً به مقاومت علیه ستم‌ها می‌پردازد، باید مطلقاً خارج از چهارچوب‌های سیستم موجود و افکار تولید شده توسط آن باشد. داشتن چنین وضوح و رویکردی در مورد اتحاد و در مورد هر کاری که الان و امروز انجام می‌دهیم به ساختن جنبشی برای انقلاب خدمت می‌کند.

مثال عصیان را بزنم. محتوای اتحاد ما چیست؟ اتحاد ما برای سازماندهی شورش علیه مرد/پدرسالاری با محوریت حجاب اجباری در ایران است. اما دید ما در مورد این مبارزه هویتی نیست. زیرا، این ستم با دیگر ستم‌های اجتماعی و حتا نابودی محیط زیست مرتبط است و همگی بخشی از بافت و سوخت و ساز سیستم سرمایه‌داری هستند.

ما این مبارزه را در چارچوب مبارزه علیه رژیم دینمدار فاشیست جمهوری اسلامی پیش می‌بریم. و خود را مدعی مبارزه با همه ستم‌های اجتماعی و جنگ‌های ویرانگر و نابودی محیط زیست می‌دانیم و در کنار همه ستم‌دیدگان جهان هستیم. روش مبارزه ما اتکاء به خود و اتکاء به مردم در ایران و جهان است و از آن جا که بشریت یک پیکر به هم پیوسته است، مردمان سراسر جهان را مردمان خودمان می‌دانیم. از درون کارکرد سیستم امپریالیستی جهانی فقط شرایطی بیرون می‌آید که در تخاصم و ضدیت با منافع اکثریت مردم جهان است. توهم داشتن به دوستی یا حمایت یا اتکاء به هر کدام از دولت‌های جهان سرمایه‌داری که خودشان شریک جرم ایجاد چنین وضعیتی هستند، پشت کردن به مردم دنیا است.

اتحاد ما در عصیان یک اتحاد انقلابی نیست. به این معنا که ما دارای استراتژی و نقشه راه انقلاب برای سرنگون کردن جمهوری اسلامی و استقرار جمهوری سوسیالیستی نیستیم. و صرفاً اتحادی است برای سازماندهی مقاومت و مبارزه علیه رژیم جمهوری اسلامی حول گسل ستم بر زن با مختصاتی که در بالا گفتم. اما در عین حال می‌دانیم ریشه این ستم را از درون این سیستم نمی‌توان خشکاند و چهارچوبی که جلو می‌گذاریم، یعنی مقابله با امپریالیسم و مقابله با بنیادگرایی دینی، خارج از چهارچوب‌های سیستم است.

من در این چارچوب، با زنان دیگر در عصیان فعالیت می‌کنم. اما برای من به عنوان یک کمونیست انقلابی، این کافی نیست. زیرا می‌دانم و معتقدم که برای نابود کردن ستم پدر/مردسالاری و دیگر ستم‌های اجتماعی، نیاز به انقلاب داریم. فعالیت در چارچوب عصیان برای من به عنوان مبارز راه رهایی بشریت، راضی‌کننده نیست. هرچند که فعالیت عصیان را برای انقلاب بسیار مهم می‌دانم. اما برای انقلاب، نیاز به یک حزب است که دارای هدف و استراتژی انقلاب است و به طور نقشه مند و سازمان یافته برایش کار می‌کند. و منظورم از حزب، صرفاً یک تشکیلات نیست. بلکه حزب اساساً به معنای هدف و راه است که سازماندهی مورد نیاز خودش را دارد.

جمع‌بندی می‌کنم، این واقعیت وحشتناک مقابلمان را نمی‌توانیم با نقاشی کردن و زیبا کردن تغییر دهیم. این واقعیت، جواب می‌خواهد و جواب آن ربطی به این ندارد که ما در کدام جغرافیا (داخل یا خارج از مرزهای ایران و افغانستان) فعالیت می‌کنیم. ما به عنوان نیروهای پیشرو در صحنه باید تعیین تکلیف مهمی کنیم: آیا در چارچوب‌های سیستم می‌مانیم یا بالاخره از آن خارج می‌شویم؟ خارج شدن از سیستم ابتدا در درک ما متبلور می‌شود، یک درک علمی در مورد ریشه‌های وضعیت و محتوای انقلابی که ضروری و امکان پذیر است و این درک باید به میان مردم و روشنفکران و همه اقشار جامعه برده شود. امروز در میانه امواج توفانی که نظم جهان را پاره پاره کرده است و امکان ایجاد یک گشایش انقلابی برای رهایی بشریت به شکل نادری وجود دارد، وظیفه فوری و نه بلند مدت ما این است چرا که زمان زیادی نداریم و از همین امروز باید جنبشی برای انقلاب را سازمان دهیم.

نامه گلرخ ایرایی از زندان اوین :

در جانب انسانیت می ایستیم

جنگ غزه و کشتار بیش از ده هزار انسان در محاسبات بین المللی هنوز به ابعادی که جهان آن را نسل کشی قلمداد کند نرسیده است و گویی در انتظار ابعاد وسیعتری از فاجعه هستند تا مرز هشدار را یادآوری کنند. نیک می دانیم و می دانند که در صورت اثبات و اذعان به آن نیز منعی بر روابط دیپلماتیک و مراودات سیاسی و اقتصادی اسرائیل با دنیا ایجاد نخواهد شد. اسرائیل می کشد چون ماهیت شکل گیری اش به عنوان دولتی که تا امروز باقی ست از کشتار، اشغالگری، خشونت و نظامی گری برآمد. حال نیز «نکبه» (فاجعه) دیگری در حال وقوع است. همچون سال ۱۹۴۸ که حدود یک میلیون فلسطینی طی عملیات تروریستی شبه نظامیان صهیونیست و تاسیس دولت جدید اسرائیل در آن منطقه با ترور تجاوز و کشتار جمعی از دیار و خانه هایشان بیرون رانده شدند.

اسرائیل با همین چهره‌ی هولناک به هم پیمان سران جهان و تصمیم گیرنده‌ای استراتژیک در زد و بندهای قدرت‌های دهه اخیر بدل شد. حال نیز هدف نهایی خود از کشتار مردم غزه را، فلسطینی بدون حماس تعریف میکند و برای از بین بردن ساختارهای نظامی و اداری به بهای نسل کشی در فلسطین با امریکا و اتحادیه اروپا توافق نموده است و پس از یک ماه حملات خونبار و ویرانی کامل غزه و کوچاندن بخش عظیمی از ساکنان با باز گذاردن مرز رفح در ساعاتی محدود و اصرار سوال برانگیز بر پناه دادن به ساکنان غزه توسط اردن و مصر، بازی دوپهلوی را به نمایش می گذارد. از سوی، با کشتار جمعی و ویرانی روستاها و باغات فلسطین طی هفتاد و پنج سال اخیر به نابودی نسل‌ها و پیوند ساکنان آن دیار با سرزمینشان کوشیده است. اسرائیل از بازگشت فلسطینیان به غزه پس از نابودی حماس می گوید و در عین حال بر کنترل امنیتی غزه از پایان جنگ و تا زمانی نامعلوم تاکید دارد. هدف اسرائیل نه صرفا نابودی حماس بلکه اشغال کل خاک فلسطین و نابودی و کوچاندن ساکنان آن است.

تشکیلات شبه نظامی «حماس» در ۱۹۸۷ یعنی ۴۰ سال پس از تشکیل دولت مستعمره نشین اسرائیل (پادگان آمریکا در خاورمیانه) شکل گرفت. اسناد موجود و شواهد تاریخی گواهی است بر حمایت‌ها و کمک‌های اسرائیل به حماس در مقابل «سازمان آزادی بخش فلسطین» (ساف) سازمان سکولار و ملی گرا که نسبت به تشکیلات شبه نظامی حماس برای اهداف و منافع اسرائیل خطرناک تر بود.

با تضعیف «سازمان آزادی بخش فلسطین» و فروپاشی مذاکرات مربوط به راه حل دو دولتی، اوج گیری بنیادگرایی اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا و برگزاری انتخابات سال ۲۰۰۶ توسط اسرائیل در نوار غزه که به برتری حماس انجامید، قدرت این تشکیلات بیش از قبل شد و توانست از طریق درگیری‌های نظامی سازمان آزادی بخش را از غزه بیرون براند و نهایتا تا سال ۲۰۰۸ حاکمیت بر غزه را از آن خود کند. از آن پس بود که حماس اقدام به ائتلاف با نیروهای ضد امریکایی منطقه نمود و سایه‌اش بر مبارزات مردم فلسطین گسترش یافت.

این در حالی است که اهداف حماس ارتباطی با مبارزات آزادی خواهانه ساکنان آن سرزمین و نسبی با پایان دادن به ستم و استثمار آنان ندارند. عدم انطباق حمله هفتم اکتبر با اهداف کلی حماس نیز سوال برانگیز است و حال تمام پیش فرض هایی که میتوان از حماس متصور بود نیز غلط از آب درآمده است. خامنه‌ای و حسن نصر الله به شعر و شعار و حملات ایذایی حزب الله اکتفا کرده‌اند و در پیام هایی که طی یک ماه اخیر فرستاده اند، عدم تمایل بر حمایت میدانی از حماس را به وضوح اعلام کرده اند.

سفر سراسیمه‌ی هنیه به تهران در فردای سخنرانی حسن نصرالله نیز گویای سطح توقع حماس است که همچنان ناکام مانده است. در دومین روز آغاز جنگ قدرت، تهدید ناپذیری اسرائیل در پیش چشم جهانیان از دست رفت و در مقابل حماس نیز با مبهوت ماندن از عدم حمایت جمهوری اسلامی و حزب الله لبنان و حتی عدم همراهی حوثی‌ها و حشدالشعبی به پایان خود می اندیشد.

آمریکا که داغ ننگ سی سال کشتار بی‌امان مردم ویتنام را بر پیشانی دارد در کنار ناتو و در رقابت با چین و روسیه به دنبال سهم خود از خاورمیانه است و از روز دوم جنگ با ارسال نیروهای نظامی و تسلیحاتی مانع از تهدید بیشتر فرزند نامشروع خود در برابر شاخه‌ای شبه نظامی و زیرزمینی در غزه شد و پس از آن با موج نمودن آب‌های خلیج فارس از حضور زیر دریایی‌ها و ناوهای جنگی اش، خامنه‌ای را وادار به پنهان نمودن میدان پشت دیپلماسی نمود.

حمایت‌های دیگر کشورهای اسلامی و عربی نیز تاکنون در حد فراخواندن (احتمالا موقت) دیپلمات‌ها و اکتفا به واکنش‌های تند کلامی بود. سران جهان و رسانه‌های وابسته به آنان جنگی هفتاد و پنج ساله را از میانه راه انعکاس می دهند و با ادعای حقوق بشر و دموکراسی کشته شدگان فلسطینی را به چرتکه می کشند تا بدانند آیا وقت آن رسیده است که نسل کشی در حال وقوع را درگاه شمارهایشان به ثبت برسانند. و از دیگر سو به تکریم از توقف موقت (چند ساعته) و بشردوستانه! جنگ برای تبادل اسرا و خروج فلسطینیان بیشتری از سرزمینشان مشغولند.

در مقابل، افکار عمومی پیش از توقف موقت جنگ، هولناکی آغاز دوباره و ادامه‌ی کشتار را تصور می کند و با وجود تهدیدات دولت‌ها در سرتاسر جهان، شاهد اعتراضات مردمی به ادامه جنگ، کودک کشی، اشغالگری و خشونت هستیم. مردم جهان، حتی یهودیان ساکن فلسطین نیز فارغ از واکنش رهبران فاشیست کشورهایشان خواهان پایان جنگ و بازگرداندن غزه به ساکنانش هستند.

به استناد تاریخ پیش از آنکه کاغذ پاره‌های پوسیده خرافیون و مرتجعان حکومتی صهیونیست سرزمین موعود را وعده دهد و تا پیش از حمله وحشیانه سال ۱۹۴۸ به فلسطین ساکنان آن سرزمین مسلمانان، یهودیان و مسیحیان بودند و همچون اقوام مختلف در دیگر کشورها از شعور همزیستی در سرزمینی واحد برخوردار بودند.

آسایشی که قربانی رقابت‌های قدرت‌های غربی و شرقی بر سر سهم خواهی از خاورمیانه شد. عدم تفکیک مردم فلسطین و جنس مقاومتشان از نیروهای تحت حمایت جمهوری اسلامی، افتادن در دام تبلیغات چهل ساله‌ی رژیم و واکنش به دفاع شعارگونه و کلامی اش از مردم آن دیار است و

«زنی که مبارزه می کند –

زنان انقلابی که دنیا را شکل دادند»

عصیان: با درود. لطفا خودت رو معرفی کن و توضیح بده چه نقشی در نوشتن این کتاب داشتی؟

مارال شمشری، دانشجوی دکترای تاریخ شناسی در لندن هستم. من نویسنده یکی از بخش‌های این کتاب هستم و بطور مشترک با یک نفر دیگه، به نام سورشا تومسن این کتاب رو گردآوری و ویرایش کردم.

عصیان: این کتاب در مورد چی هست و این ایده چطور به ذهنتان رسید؟

این کتاب همونطور که از اسمش پیداست، در مورد زنان انقلابیه که دنیا رو شکل دادند. هدف ما این بود که تاریخچه پنهان در مورد نقش زنان در جنبش چپ رو بنویسیم. سوال ما این بود: چرا در تاریخ اسامی زنانی که مبارزه کردند رو نمی‌دونیم؟ این معضلیه که در سطح جهانی وجود دارد و تاریخچه و نقش این زنان باید در تاریخ آشکار بشه.

سال ۲۰۲۰ در انگلیس، تحت تاثیر جنبش «زندگی سیاهان مهم است» در امریکا، بحث‌هایی در مورد تاریخ وارد گفتمان عمومی شد، سوالاتی از جمله – چه کسانی تاریخ رو می‌نویسن؟ آیا تاریخ رو فقط فاتحان می‌نویسن؟ در تاریخ نگاری چه کسانی از تاریخ حذف شدن؟ من و سورشا در جنبش‌های اجتماعی در لندن فعال هستیم و از دیدگاه کنشگران اجتماعی می‌دونستیم که چرا این سوالات مهم هستن.

در عین حال، هر دو ما پژوهشگر دانشگاه هستیم و این جور سوالات رو بخصوص در رابطه با جنبش‌های سیاسی در دانشگاه مطالعه می‌کنیم. تحقیقات ما در دانشگاه بخشی از یک روند علمی بزرگتری در مورد دهه‌های انقلابی در جهان در سالهای ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی که در حال حاضر یکی از حوزه‌های اصلی تمرکز در دانشگاه‌ها است. اینطور بود که ما به فکر افتادیم تاریخچه جنبش‌های مختلفی رو جمع‌آوری کنیم بخصوص برای مخاطبان عمومی خارج از دانشگاه.

عصیان: موضوع مرکزی این کتاب چیه و قراره به چه چیزی جواب بده؟

در این کتاب ما می‌خواستیم در مورد جنبش‌های اجتماعی و مترقی در سراسر جهان پرسشگری کنیم و به ویژه این سؤال رو مطرح کردیم که چرا نقش و فعالیت‌های سیاسی زنان در تاریخ پنهان شده؟

تمرکز اصلی کتاب ما بر مسئله زنانه که به دو شکل دیده میشه: یکی مسئله زنان در تاریخ نگاری و دیگری در جنبش‌ها. تاکید ما این بود که نقش این زنان و مشارکت اونها بازتاب داده بشه. اونها چه کسانی بودن و سیاست‌های جنسی و جنسیتی در جنبش‌ها چه بوده؟

عصیان: منظورتون کدوم جنبش‌ها هست؟ آیا این جنبش‌ها مناطق جغرافیایی یا محتوای سیاسی خاصی دارن؟؟ و یا در دوره تاریخی مشخصی هستند؟

از لحاظ جغرافیایی، هدف ما کشورهای جهان جنوب (کشورهای آفریقا، آمریکای لاتین و آسیا) از خاورمیانه تا کشورهای آفریقایی بود. بیشتر این زنان و جنبش‌ها متعلق به دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی بودن اما این کتاب از ۱۹۳۰ تا امروز رو پوشش می‌ده. نوع جنبش‌هایی که ما بررسی کردیم، جنبش‌های مترقی و سوسیالیستی و ضد استعماری و ضد سرمایه‌داری خارج از کشورهای غربی (آمریکا و اروپا) بودن. یکی از دلایل این انتخاب این بود که امروزه، نگاه عمومی فمینیسم و سیاست‌های هویتی، بیشتر بر حق و برابری زن در مقایسه با مرد متمرکزن. در حالیکه در گذشته مسئله اصلی زنان مبارز، رابطه زن و مرد نبوده. اونها دلیل اینکه زنان توسط مردان مورد ستم قرار می‌گیرند رو نه در هویت مردان، بلکه در سیستم سرمایه‌داری که ستمگر اصلیه، جستجو می‌کردن.

و آخرین مقابله‌اش با مردم در خیزش ۱۴۰۱ و پس از کشتن ژینا در حافظه‌ی جهانیان نقش بسته است، نمی‌تواند و نمی‌خواهد حمایتی از مردم تحت ستم در سرزمینی دیگر داشته باشد. رژیم حاکم بر ایران در ظاهر امر مسئول پروراندن نیروهای شبه نظامی بنیادگرای اسلامی در منطقه است و نقش مهمش در نزاع میان قدرت‌ها به همراهی با امپریالیست‌های روسیه و چین ختم می‌شود. ارتشی‌های اسرائیلی بارها و بی‌پروا مردم فلسطین را به وقوع یک «شوآ» (در زبان عبری هولوکاست) تهدید کرده‌اند و اکنون با حمله‌ی وحشیانه‌ی حتا به بیمارستان‌هایی که مجروحان در آن بستری‌اند و با بمباران مدارس و مساجدی که آوارگان در آن به پناه آمده‌اند هولوکاست فلسطینی، فاجعه و نکبه‌ی دیگری را رقم می‌زنند. ما مردم ایران که بیش از یک قرن است که زیر ترکه استبداد به مقاومت ایستاده‌ایم، در جنگ گاو میش‌ها و گلادیاتورها در ویرانه‌های غزه که به کشتار و آوارگی و بی‌پناهی هزاران انسان انجامید و بی‌امان به پیش می‌رود، در جانب انسانیت می‌ایستیم و خواهان توقف وحشی‌گری و نسل‌کشی و کودک‌کشی توسط قوم اشغالگر و دولت مستعمره نشین اسرائیل و حامیان آمریکایی‌شان در سرزمین زیتون‌ها هستیم. فلسطین باید به فلسطینیان بازگردانده شود.

سیزده بخش هست و هر بخش شامل معرفی و داستان زندگی یک زن مبارزه که از این سیزده تا، دو تای آنها به شکل مصاحبه است. این دو مصاحبه یکی با زنی فلسطینی که در سازمان آزادیبخش فلسطین در بخش زنان فعال بوده و دیگری مصاحبه با گروه سوسیالیست فمینیست در پاکستان. فصلی که من نوشتم در مورد یک زن مبارز ایرانی به نام مرضیه احمدی اسکوتی. اون در دوران پهلوی فعال سیاسی، معلم، چریک، شاعر و نویسنده بوده که به سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران می‌پیوندد. این فصل به زندگی مرضیه و مبارزاتی که کرده و بخصوص اشعاری که نوشته می‌پردازه، و اینکه چطور شعر اون به جنبش‌های فمینیستی و سوسیالیستی در افغانستان و هند میرسه.

عصیان: چطور این سیزده زن رو انتخاب کردین؟

این کتاب بر این مبنا نوشته شده که ما در تاریخ چپ جهان فقط زنان مبارزی رو مثل کلارا زتکین و لیلیا خالد و اخیرا کلودیا جونز می‌شناسیم که اکثرا زنان مبارز در غرب و اروپایی بودن. هدف این بود که حافظه جمعی مردم که حتی نام زنان مبارز در جنبش‌های چپ از اون گرفته شده رو تقویت کنیم و از این طریق، کل جنبش‌های جهانی رو بررسی کنیم. زنان این کتاب از سنت‌های سیاسی ضد امپریالیستی، ضد استعماری و سوسیالیستی هستن. مخصوصا سعی کردیم که این زنان رو به عنوان شخصیت‌های خاص معرفی نکنیم، بلکه از طریق داستان هر کدام از این زنان تصویر بزرگتری رو از مسائل مشترک و تفاوت‌های زنان مبارز و جنبش زنان در کشورهای مختلف نشون بدیم. هدف ما این بود که وقتی این داستان‌ها رو کنار هم می‌گذاریم نقاط اشتراک و تفاوت‌ها و تصویر بزرگ تری دیده بشه. البته زنان زیاد دیگری هم هستن که می‌تونستیم برای این کتاب انتخاب کنیم.

عصیان: می‌تونین بگین این اشتراک‌ها و تفاوت‌ها چی بودن؟

مسئله ما افراد نبودن و رویکردمون فردگرایانه نبود بلکه مسئله این بود که یک مبارزه جمعی در نقاط مختلف رو در کنار هم بگذاریم. اولاً اینکه در تاریخ این تصویر وجود داره که زنان مبارز زنان غیرعادی و قهرمانی بودن ولی واقعیت اینه که زنان معمولی هم در این مبارزات شرکت داشتن. فعالیت‌های این زنان مختلف بوده از گرفتن اسلحه تا برگزاری و سخنرانی در کنفرانس‌ها، از کارهای خدماتی تا کارهای ادبی، از کارهای مخفی تا بعضا کارهای علنی. این زنان به شیوه‌های متفاوتی سیاسی شده بودن و در عرصه‌های مختلف کار می‌کردن اما همه اونها باوجود تفاوت در موقعیت‌های تاریخی و جغرافیایی، در مقابل حاکمان خودشون ایستادن و مبارزه کردن. مثلاً مرضیه احمدی اسکوتی در ایران علیه دولت خودش یا زن دیگری دلیا اگویار در فلیپین علیه دولت اونجا مبارزه میکرد. اما وقتی در سطح جهانی نگاه می‌کنیم، می‌بینیم این دیکتاتوری‌ها تحت حمایت امریکا بوده ان و بنابراین مبارزه اونها به هم مرتبط بوده. در این کتاب اینکه سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی چطور همه دولت‌های استبدادی و ستمگر رو در بر میگيره آشکار میشه. بعضی از این زنان مسلح بودن و خود این مسئله فعالیت‌های اونها رو در بعدهای مختلف چه تشکیلاتی و چه فردی نشون میده. این کتاب از تصویر یک زن مسلح که جنبه سمبلیک داشته، فراتر می‌ره و درباره انواع متفاوتی از مبارزه مسلحانه بحث می‌کنه. وقتی مثال‌ها رو کنار هم می‌گذاریم می‌بینیم که از طرف ضد انقلاب و دولت‌ها هم تاکتیک‌های مختلفی برای سرکوب اونها اعمال شده مثل زندان، تحت نظارت گرفتن و جاسوسی. تجربه‌های این زنها با اینکه متفاوت بوده ولی شباهت‌های زیادی هم با هم داشتن. تجربه‌های یک جنبش از جنبش‌های دیگه جدا نیست و همه اونها با یک سیستم امپریالیستی روبرو بودن.

عصیان: به نظر خودتون خوندنی‌ترین و تاثیرگذارترین بخش این کتاب کجاست؟

بخشی از این کتاب در مورد یک زن ژاپنی (بنام شیگنوبو فوساکو) که در ارتش سرخ ژاپن فعال بوده و می‌خواست به مبارزات فلسطینی‌ها بپیوندد. این زن تا پارسال در زندان بوده و زمانی که کتاب ما چاپ شد، از زندان بیرون اومد. برای من جالب بود که این زن رو بعنوان یک تروریست می‌شناختن که در فعالیت‌های خیلی جنجال برانگیزی مشارکت داشته. وقتی در مورد تاریخ فعالیت‌های سیاسی اون می‌خونیم، می‌بینیم که یک تئوری سیاسی پشت مبارزه ش بوده. در پشت هر فعالیتی مربوط به خشونت سیاسی، یه تئوری هست. لنین هم میگه جنگ ادامه سیاست است اما به روشی دیگه. امروز رسانه‌ها هر نوع فعالیت سیاسی که شامل خشونت باشه رو تروریستی می‌خونن. باید فکر کنیم که تعریف تروریسم چیه و چه کسانی با چه منافعی اون رو تعریف کردن. امریکا هرکسی رو که منافع‌اش رو تهدید بکنه، چه اسلامی و چه غیر اسلامی و چپ رو تروریست می‌خونه اما برعکس گروه‌ها و دولت‌هایی که خشونت گزند مثل اسرائیل که این تعداد عظیم از انسان‌های غیر نظامی رو کشته، تروریست معرفی نمی‌شن. اگر زندگی شیگنوبو فوساکو رو بررسی کنیم تصویر اون به عنوان یک تروریست محو میشه و دلیل واقعی فعالیت‌های انقلابی ش روشن میشه.

عصیان: با چه مشکلاتی در طول این پژوهش روبرو بودین؟

ما سعی کردیم یک بازنمایی عادلانه از نقش زنان در جنبش‌ها داشته باشیم ولی این کار بی‌نهایت مشکل بود چون هر تعداد از زنان رو هم که معرفی کنیم، باز تعدادی رو معرفی نکرده ایم. زنان نامبرده توی این کتاب، عضو سازمان‌ها و تشکیلات‌های متفاوت بودن که ضد استعمار و ضد سرمایه‌داری فعالیت می‌کردن. یعنی بخشی از گرایش‌های مشخصی بودن با این حال از گوناگونی وسیعی هم برخوردار بودن که در این کتاب زیر یک چتر قرار گرفتن. با این همه تلاش کردیم که نقطه شروع مون رو روی نقطه اشتراک اونها بگذاریم. مسلماً می‌تونستیم در مورد زن‌های دیگری هم بنویسیم و ادعا نمی‌کنیم که این کتاب کامله. به نظر ما این کتاب یه شروعی ست از کاری که باید بطور جمعی انجام بشه.

بیشتر ما که در نوشتن و تهیه این کتاب دخیل بودیم، از قشر آکادمیک و دانشگاهی هستیم. ولی می‌خواستیم برای کسانی که خارج از قشر دانشگاهی هستن، بنویسیم. برای ما چالش این بود که با این داستان‌ها بر زنان جوانی که توسط فمینیسم لیبرال احاطه شده ن تاثیر بگذاریم تا سنت‌های مبارزاتی مختلف از چپ و سوسیالیست رو یاد بگیرن. می‌خواستیم تاریخ رو از پایین و هم از مردم برای مردم بنویسیم نه فقط برای پژوهشگرها.

عصیان: اهمیت این کتاب با توجه به اوضاع دنیا و بخصوص برای زنان ایران و فارسی زبانان چیست؟

امروز ما در زمانی هستیم که شاهد خیزش مردم و زنان در هر کجای دنیا هستیم. اما هنوز زبان و کلمات و سازمان مشترکی نداریم. به نظر ما تاریخ جنبش‌های مترقی قرن بیستم اهمیت داره بنابراین باید فعالیت‌ها و بیوگرافی و زندگی زنان مبارز رو یاد بگیریم و ببینیم که داشتن دنیای دیگری

هم امکان پذیره. هر چقدر بیشتر یاد می‌گیریم، بیشتر می‌فهمیم که همه چیز در حال تغییره و هیچ چیز ثابت نخواهد بود. این به این معناست که شکستن زنجیرها ممکنه.

عصیان: فکر میکنی که مخاطبان عصیان چرا باید این کتاب رو بخونن؟

خوب اولاً اگر مخاطبان شما اسم مرضیه احمدی اسکویی و بسیاری زنان دیگری که در این کتاب اومده رو نشنیدن می‌تونن از این طریق اونا رو بشناسن و با تاریخ چپ آشنا بشن. این خیلی مهمه که ما در مورد زنان مبارز مثل مرضیه و فعالیت‌هاشون بدونیم. چون این مربوط میشه به مبارزاتشون بعنوان بخشی از جنبش بزرگ ضد شاه که اون زمان وجود داشت. برای نسل جوان که فقط جمهوری اسلامی رو می‌شناسن و تاریخ گذشته مبارزات چپ که پنهان بوده رو نمیشناسن، درک اینکه چرا این زنان علیه شاه مبارزه می‌کردن مهمه. امروز این بخش از تاریخ به شدت تحریف شده. ما این رو مشخصاً در خیزش ژینا دیدیم چون سلطنت طلب‌ها در اون جنبش صدای بلندی داشتن. این کتاب بخصوص برای جوانانی که واقعا می‌خوان آزادی رو تجربه کنن می‌تونه یه وسیله خوب باشه.

عصیان: با تشکر از مارال برای این مصاحبه و وقتی که در اختیار ما گذاشتی. سپاسگذاریم.

SHE WHO STRUGGLES REVOLUTIONARY WOMEN WHO SHAPED THE WORLD



Edited by

**MARRAL SHAMSHIRI
& SORCHA THOMSON**

بیانیه مشترک «ما تحمل نمی کنیم» در سالگرد ژینا

ما تحمل نمی کنیم که جمهوری اسلامی بعد از ۴۵ سال همچنان در قدرت بماند و زنان را محکوم به حجاب اجباری، قوانین شریعت و مردسالاری دینی کند،

ما تحمل نمی کنیم که حاکمیت فاشیست طالبان، زنان را تا سر حد بردگی فروکاسته و زنان و دختران از ناامیدی هر روز دست به خودکشی بزنند در حالیکه بیست سال جمهوریت آمریکایی نیز درد و رنج برای اکثریت زنان افغانستان بود،

ما تحمل نمی کنیم اسلام سیاسی در ترکیه قوانین شرعی را بر زنان تحمیل کند و اردوغان با ناسیونالیسم و دین، هم مردم را سرکوب کند هم پایه‌های فاشیسم را محکم کند،

ما تحمل نمی کنیم که در ایران مردم کورد و بلوچ و عرب و لر و افغانستانی ما تحت ستم ملی بمانند در حالیکه تنها جای شاه و شیخ عوض می شود، در افغانستان مردم هزاره و ترک و بلوچ همچنان قربانی شوند و تنها جای مجاهد و طالب و ناتو عوض شود،

ما تحمل نمی کنیم مردم ما در جنوب جهانی بخاطر فقر و بیکاری و بواسطه جنگ و تخریب محیط زیست و اقتصاد تحت سلطه سرمایه‌داری-امپریالیستی وادار به مهاجرتی شوند که یا در راه کشته شوند و مورد تجاوز و تعرض جنسی قرار بگیرند یا در مقصد تحقیر شوند و مورد نژادپرستی قرار بگیرند، ما تحمل نمی کنیم مردم ما در اوکراین قربانی جنگ‌های امپریالیستی شوند و سایه جنگ هسته‌ای بالای سر همه مردمان جهان باشد، ما تحمل نمی کنیم فاشیسم در اروپا و آمریکا و اسرائیل زنان و LGBTQAI+ را مورد حمله قرار دهد، ما تحمل نمی کنیم خرافه و تاریک اندیشی دینی بر تفکر علمی و خلاق مسلط شود تا بدین واسطه جامعه از هم گسیخته را انسجام ببخشد، ما تحمل نمی کنیم که در هرکجا انسان‌های دگراندیش و مبارز و آزادی خواه را زندانی کنند و تنها امکان مردم برای خلاصی از این وضع و انقلاب را دفن کنند...

ما همه ستم‌دیدگان جهانییم و در سالگرد خیزش بی نظیر ژینا که همچون ضربان قلب دنیا در ایران تپید، بر آنیم که با هر آنچه آموخته ایم، راه سرنگونی جمهوری اسلامی و مردسالاری و نظام سلطه را روشن کنیم. خیزش ژینا خط قرمزها را شکست، قلب جمهوری اسلامی یعنی ایدئولوژی اسلامی زن ستیز آن را با مبارزه علیه حجاب اجباری نشانه گرفت و همه گروه‌ها و افراد در ایران و سراسر جهان از هنرمندان و ورزشکاران تا کارگران را مجبور کرد موضع بگیرند و سمت خود را اعلام کنند. خیزش ژینا با نشان دادن پتانسیل زنان، مردم جهان را دلگرم کرد و امکان انقلاب را جلوی چشم حتی ناباوران به آن گذاشت. و قدرت‌های جهان را به تحرک واداشت تا برای مهار آن در چارچوبه‌های سیستم سودمحور و تفکرات تولید شده توسط آن تلاش کنند. با این همه، یک واقعیت و ضرورت پیش روی ما است و آن این‌که علی‌رغم مهم و تاثیرگذار بودن خیزش ژینا، جمهوری اسلامی همچنان سر پا است.

هم این واقعیت جدی را باید به مردم نشان دهیم و هم اینکه ما برای سرنگونی آن جدی هستیم. با همه مبارزات شجاعانه‌ای که صورت گرفت نباید انتظار داشت که موج‌های بعدی خیزش‌های مردمی به مرور و به‌طور خودبه‌خود رادیکال تر شده و نهایتاً به انقلاب منجر شوند! انقلاب یعنی سرنگون کردن این رژیم با هدف ریشه کن کردن همه این جنایت‌ها. انقلاب و جنبشی برای انقلاب را باید از همین امروز ساخت. هنوز مسئله حجاب اجباری در مبارزات مردم علیه حکومت تعیین کننده است. این به معنی آن است که ما نیاز داریم هرچه وسیع‌تر حجاب اجباری را و از این طریق قوانین شریعت و کلیت جمهوری اسلامی را در جامعه به چالش بکشیم.

خیزش ژینا چشم‌های مردم را به طرف اپوزیسیون جمهوری اسلامی چرخاند. اتحادهایی بی پایه و اساس شکل گرفت و اختلاف‌هایی بی معنی افتاد که هم به توهمات دامن زد و هم به دلسردی‌ها. آنچه مردم را در مقابل جمهوری اسلامی قدرتمند می‌کند نه اینگونه اتحادهاست و نه اینگونه اختلافات. صف بندی‌های واقعی اپوزیسیون باید برای مردم بر این اساس روشن شود که آیا جامعه‌ای که خواهند ساخت تداوم ستم و استثمار و سرکوب در جامعه‌ای طبقاتی خواهد بود یا لغو آن. این واقعیت، ضرورت دامن زدن به بحث و جدل حول آلترناتیوها را پیش پای فعالین می‌گذارد.

سیستم سرمایه‌داری جهانی، بشریت را در وضعیت اضطراری قرار داده است اما خود مبنای اتحاد ما را نیز فراهم کرده است. ما مبارزان ضد جنگ (امروز علیه جنگ نیابتی میان امپریالیست‌های روسیه و ناتو)، ضد تخریب محیط زیست، ضد پدرسالاری، ضد سرکوب دولتی و زندان در تمام دنیا از ایران و افغانستان و ترکیه تا آمریکا، ضد رژیم‌های بنیادگرای اسلامی و اسلام سیاسی در خاورمیانه به ویژه در ایران و افغانستان و ترکیه ... و ضد کلیت سیستم سرمایه‌داری-امپریالیستی که همه این معضلات را بوجود آورده است، مبارزه مشترکی داریم تا برای ساختن دنیایی نوین بسیج شویم. چشم انداز ما انترناسیونالیستی است چرا که ما یک پیکر واحد هستیم و هر مبارزه‌ای که در هر گوشه دنیا می‌کنیم، مبارزه‌ای روی صحنه جهان است نه محدود به درون مرزها.

کلکتیو زنان عصیان- نان و گل سرخ (ترکیه)- بلوچ زالبولانی زرمبش(جنبش زنان بلوچ)- جوانان در تبعید (باهماد)- جنبش حرکت برای

* مونیکا امیری	* فرزانه کریمی	* سید ظاهر هاشمی	* آذر حدادی * حمید بهشتی
* میترا دهیار	* فرزین نیکا	* سید علی موسوی	* آراز فانی * حمیده بارکزایی
* میترا سروری	* فرشته امید	* سید فریدون اشتری	* آرش بارز * حمیده مهردل
* مینا شیرازی	* فریاد ایزدی	* سید محسن امامی	* طاهره شمس * آرش قاله گلاب
* نادیا بخشی	* فریبا کاری	* شبانه امینی	* آزاده افضلی * آرش قاله گلاب
* ناهید سالاری	* فریحه ایثار	* شفیق الله اندرابی	* آزاده افضلی * آسیه راوک
* نبیل نور	* فرینوش علی پور	* شکیب مصدق	* آقای امینی * آقای غزنوی
* نجیبه زرتشت	* قاصدک آزادی	* شکبیا ابراهیمی	* آمنه کریمیان * آنجلا غیور
* نسرین نامدارپور	* قدسیه شجاع زاده	* شمسی فتاحی	* ابراهیم ولی * ابراهیم ولی
* نسیبه شمسایی	* کاوه اکبری	* شمیم فروتن	* انا قربانخانی * احسان ارجمند
* نعیم حسینی	* کرشنا هاشمی	* شهبانو قدیمی	* احمد حسینی * احمد هاشمی
* نوال محسن	* کیارا امینی	* شهرزاد مجاب	* استی پیروتی * افضل خلیق
* نیره کوهستانی	* گئومات قهرمانی	* شهلا محمدی	* افغان توانمند * امید نوری
* نیلاب وحیدی	* گل بیگم صفا	* شهین پویا	* امیرمختاری * بصیره سادات
* نیلوفر رسولی	* گلثوم صدیقی	* صبا مرادی	* بهرام فرنیا * بهزاد مرادیان
* نیلوفر فهیم	* ماکسیم مهاجر	* صدیقه آزاد	* بهشته شاهین * بهناز رسولی
* هاشم بهروز	* ماهان جلال دوست	* صفورا امیر	* پوران فکور * جلال سراجی
* الهام رسولی	* محمد آقا زکی	* صنم سادات	* جلال یاسینی * جمال شجاعی
* الهام موسوی نژاد	* محمد بشارتی	* صنم کازرونی	* جمال مسعودی * جمیله عظیمی
* هلما هاشمی	* محمد جلفایی	* طاهره سجادی	* حسام نوایی * حکمت الله رفیع
* هیفا سارا اسدی	* محمد کبیر غزنوی	* طلا زمان	* حمید بهشتی * حمید بهشتی
* وحید رنجبر	* محمدرضا زارع	* طلایه راوک	
* وفی فرنورد	* محمدیونس کریمی	* عبدلاحمد اکبری	
* ویدا ساغری	* مرتضی اخوان صدر	* عبدی کلانتری	
* یونس امیری	* مرتضی امیری	* عزیزه خیراندیش	
* Thuraia Derbas	* مرتضی حسینی	* عقیق کارگر	
* Ariel Barack	* مرجان علی پور	* علی آشوری	
* Shabaana Staanikzai	* مریم ظریف	* علی هاشمی	
* Alx Schneider	* مسعوده محمدی	* عمر مینایی	
* Sara Müller	* منصوره بهکیش	* فاطمه حسین آبادی	
* Leon Tailo	* منیژه عسکری	* فاطمه رادمهر	
* و بسیاری دیگر با نام های مستعار	* مهدا نور	* فاطمه علی یاری	
	* مهدیه حسینی	* فاطیما سرکش	
	* مهره فی	* فتانه جوکار	
	* موژان رحیمی	* فرزاد فرامرز	
	* مولوده توانا	* فرزانه فراسو	